

جوانان کمونیست ۱۴۵

نشریه سازمان جوانان کمونیست

www.jawanan.org

سردبیر: مصطفی صابر

۱۹ خرداد ۱۳۸۳

۸ ژوئن ۲۰۰۴

سه شنبه ها منتشر میشود

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان
است.
منصور حکمت



خوابگزار اعظم! هامون کیانی

شاید همه شما بارها داستان خواب گزاران و پادشاهان را شنیده اید این خواب گزاران نقش مهمی را در تصمیم گیریهای پادشاهان مستبد ایفا نموده اند. آنگاه که پادشاهی اوضاع اجتماعی را بر وفق مراد خود نمی یافت و با نشانه های شورش مردم بر علیه تخت و تاجش مواجه می شود آنچنان پریشان و دست پاچه بود که شب هنگام خواب سرنگونی خود را می دید و صبحگاه ناامید از همه جا به سراغ خواب گزار اعظم خود می رفت و طلب استمداد می نمود در این راستا چه انسانها که قربانی تعبیر خواب خواب گزاران شده اند و چه خون ها که ریخته شد تا چند صباحی بر حکومت پادشاهان جور و جفا افزوده گردد.

اینک اما در قرن ۲۱ ما با نوعی دیگر از این روابط مسخره و خرافاتی روبرو هستیم. بوش رئیس جمهور آمریکا که با قلدری یک تاز میدان جنگ و جنایت شده برای تجاوزهای مکرر و مستمر خود به جان و حقوق مردم و بر علیه انسانیت حد و حصری نمی شناسد از آن جا که با بن بست روبرو گشته و نقش هایش عقیم از آب در آمده و هر روز بیشتر در منجلاب خود ساخته غرق می شود زبونانه به سراغ خواب گزار اعظم خود پاپ می رود و در مقابلش زانو زده و ملتسانه راه حلی برای اعمال ننگین خود طلب می کند و در حقیقت برای جنایت های خود مجوز شرعی می خواهد تا این گونه بتواند خواب های تازه خود را تعبیر کند حال این که این خواب گزار سالخورده توانایی اندیشیدن دارد که خواب پادشاهش را تعبیر کنند، خود جای بحث دارد. اگر تا حالا نشنیده بودید، اینک بشنوید: قرن ۲۱، پادشاه و خواب گزارش!

رژیم وحشت یا وحشت رژیم؟

این عکس خصلت نمای حکومت اسلامی است. عکسی است از دیدار خاتمی از بم. رژیم اسلامی همچون رئیس جمهوری «محبوب» اش تنها میتواند از پشت شیشه های ضد گلوله با مردم حرف بزند. و تازه نگاه کنید آن انگشت تهدید را!.. اینروزها میتوان دید که چگونه کل حکومت اسلامی از ترس و وحشت عملا نوعی حکومت نظامی در نقاط حساس شهرهای بزرگ ایجاد کرده است. ظاهرا قدرتمندی است اما نمایشی از وحشت رژیم اسلامی است. وحشت از مردم.



وحشت از جوانان. وحشت از زنان. وحشت از همه چیز. این رژیم را باید بیشتر ترسانند. تنها همین زبان سرش میشود. باید سراسر شهر را با اعلامیه های فراخوان به ۱۸ تیر پوشانند. باید همه جا شعار نوشت. باید هر شب غروب همگی در محلات و خیابانها

کن مک لاد: کشف حکمت و جوانان و کارگران ایران در خط مقدم!

کن مک لاد یک نویسنده مارکسیست اسکاتلندی است. مطلب او «کشف منصور حکمت» را که دوستان جمشید هادیان ترجمه کرده است در این شماره خواهید خواند. برای او نوشتن که تا بحال ندیده ام کسی خارج از دایره حزب و دوستاناران قدیمی منصور حکمت چنین خوب جوهر بحث های او را ارائه دهد. و سولاتی را مطرح کردم. او خیلی سریع جواب داد: «خیلی متشکر و خوشحالم که از مطلب من خوشش آمد.» و به همه سولات من پاسخ داد. اکنون افسوس میخورم که چرا سولات بیشتر و دقیقتری نکردم. امیدوارم در فرصت بعدی مصاحبه طولانی تری با او ترتیب دهیم. بویژه جواب تیز و روشن او به آخرین سوال برام تکان دهنده بود. خویست جوانانی که اکنون زیر مهمیز «دیکتاتوری اسلامی» (عبارت کن مک لاد) در تلاش اند تا ۱۸ تیر شورانگیز دیگری را بر پا دارند، به «حمایت» امثال او توجه کنند. به این توجه کنند که چه انتظارات، نتایج و افق جهانی در پس مبارزه آنها برای رهایی از شر جمهوری اسلامی نهفته است. مبارزه ای که کن

کن مک لاد «معکوس کردن شکست انقلاب ۵۷» میخواند، «یکی از مهمترین های جهان امروز» که میتواند «روند شکست های دیگری را نیز معکوس کند»!!
متن گفتگوی کوتاه ما با کن را میخوانید:

جوانان کمونیست: چطور شد که تصمیم گرفتید راجع به منصور حکمت بنویسید؟
کن مک لاد: داشتم وب سایت حزب شما را نگاه میکردم که با این کلمات منصور حکمت میخکوب شدم: «اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.» لینک رو دنبال کردم به نوشته هایش رسیدم و آنها را بسیار جالب یافتم.

جوانان کمونیست: آیا فیدبکی تا کنون دریافت کرده اید؟ فکر میکنید منصور حکمت چقدر شناخته شده باشد؟

کن مک لاد: من فیدبک های خیلی کمی دارم. حکمت حتی در بین چپ های مارکسیست هم خوب شناخته شده نیست. اینکه برخی از



نوشته های (انگلیسی) او در «آرشیو اینترنتی مارکسیست ها» (شناخته شده و تکمیل ترین سایت مارکسیستی) قرار گرفته شاید آغاز فائق آمدن بر این بی توجهی باشد.
جوانان کمونیست: خود شما تقریباً یک سال بعد از «کشف منصور حکمت» در باره او چه فکر میکنید؟
کن مک لاد: او بروشنی یک انسان قابل ستایش بود، یک مبارز شجاع و یک متفکر اورژینال. من خودم در امکان پذیری کمونیسم تردیدهایی دارم، اما نظرات حکمت سولات بسیار عمیقی برای همه مردم مترقی و آزادیخواه بر می انگیزد، و باید مطالعه شود و مورد بحث قرار گیرد.
جوانان کمونیست: دوست دارید

فضا را عوض کنیم! سیاوش کریمی (تهران)

چند روزی به سالگرد واقعه دلخراش در روز ۲۴ خرداد پارسال مانده است. واقعه ای که طی آن عوامل وحشی و افسار گسیخته رژیم به دستور سر کردگان خویش دانشجویان را که عمده اعتراضشان به روند خصوصی کردن دانشگاه ها بود و شدیداً خواهان بر انداختن رژیم بودند به خاک و خون کشیدند، منظوم واقعه «خوابگاه طرشت» دانشگاه «علامه طباطبایی» است که دار و دسته «سعید عسگر» و انصار حزب الله به آنجا حمله ور شدند و خوابگاه را کلا تخلیه کردند. چند روز بعد ۳۰ خرداد است و باز چنر روز بعد ۱۸ تیر. موقعی که سالگرد این همه واقعه دلخراش برای جامعه آزادیخواه و رادیکال ایران و علی الخصوص جوانان پشت سر هم ردیف شده اند، باید همگی خود را مهیای کارهای بزرگتری بکنند. اعتراضات وسیع و سازماندهی شده! خیلی کارها می توان کرد. دانشگاه باید جای اعتراض باشد، اعتراض حق دانشجویست. صفحه ۲

خطاب به جوانان در ایران چه بگویید، و به خواننده های ما؟
کن مک لاد: نبرد برای ایران سکولار و آزاد، مبارزه برای حقوق کارگران، زنان و همه محرومان، و معکوس کردن شکست فاجعه آمیز انقلاب ۷۹ (انقلاب ۵۷)، یکی از مهمترین ها در دنیای امروز است. این (مبارزه) پتانسیل اینرا دارد که روند شکست های بسیار دیگری را نیز معکوس کند. جوانان و کارگران ایران در خط مقدم قرار دارند و شایسته حمایت همه ما در مبارزه شان علیه دیکتاتوری اسلامی و مانورهای امپریالیسم هستند.
امیدوارم که دیر نشده باشد، با گرمترین آرزوها، ریفقانه، کن مک لاد.

در گرامیداشت منصور حکمت
جوانان کمونیست در ۱۲ صفحه

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

گره سرخ و ژوپین!

از وبلاگ ضمیر سرخ
www.redarash.com



ژوپین! ما «تاریخ شکست نخوردگان» تو را به تاریخ پیروزمندان بدل میکنیم!

حزب کمونیست کارگری ایران (و چندی بعد حزب کمونیست کارگری عراق) متولد شد!
کمونیسم کارگری تمایز ظریفی با کمونیسم های موجود داشت. همان تمایزی که جنبش مارکس با سوسیالیست های تخیلی زمانش داشت.

کمونیسم کارگری بر این تر پایه ای مبتنی است که کمونیسم صرفا یک سیستم نظری و یا حتی حزب و مبارزه حزبی نیست! قبل از هر چیز جنبشی است اجتماعی! جنبش طبقه کارگر علیه سرمایه داری که پیش از مارکسیسم و مبارزه حزبی در جامعه وجود داشته و همواره دارد!

او بود که فریاد زد «اساس سوسیالیسم انسان است! سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!» او بود که اعلام میکرد مذهب و ناسیونالیسم در همه اشکال شان باید دور ریخته شوند. او بود که میگفت دست مذهب باید از زندگی مردم کوتاه شود! او بود که در مقابل کسانی که برای مبارزه با امپریالیسم چادر سر میکردند، از آپارتاید جنسی و روشنترین نشانه اش، حجاب گفت!

او بود که مواضع خلاف جریان گرفت. و ذره ای از مواضع اش عقب ننشست. قلب او بود که از دین جان سپردن کودک فلسطینی در آغوش پدرش چنان به در آمده بود که دیگر توان تحمل این دنیای وارونه را نداشت! به قول آذر ماجلی: «هیچگاه، هیچ وقت، هیچ هدف سیاسی، هیچ تاکتیک سیاسی، هیچ پیشرفت برنامه سیاسی و حزبی، با پرنسپ های محکم انسان دوستی و مارکسیستی اش در تناقض نبود!»

در مقابل کسانی که کمونیسم را تا حد فرضیه ای که قرار بود «همه را کارگر کند» پایین کشیده بودند، او بود که تصمیم گرفت اعلام کند کمونیسم کارگری بیش از هر چیز مال کجاست. کمونیسم کارگری حکمت گرچه «یورش طبقه کارگر علیه سرمایه داری» را چاره اصلاح جهان می بیند صفحه ۳

این انقلابی آرمان گرا و سازش ناپذیر که میکوشید جامعه سرمایه داری را از پایه زیر و رو کند، در همان حال پراستیستی بود که قدر و اهمیت کوچکترین تغییر و بهبود در زندگی انسانها را میدانست و برای تحقق آن مبارزه میکرد. در سیستم فکری او، دقیقا مانند مارکس، هیچ تناقضی میان رفم و انقلاب نیست و این دو، دو وجه متفاوت از مبارزه ای واحد بشمار می آیند.

انتشار برنامه اتحاد مبارزان همه اذهان را متوجه آن کرد. بعضی آن را «برنامه رفرمیستی» خوانند و بعضی «چپ روانه» و گروه دیگر «تروتسکیستی». یکی از نمایندگان مجلس بعنوان برنامه گروهک ضد انقلابی به آن اشاره کرد و آنرا خطرناک خواند!

و در میان همه این ها، شریف ترین خواسته های انسانی حکمت، از آزادی بی قید و شرط بیان و مطبوعات تا جدایی مذهب از دولت، فعالین چپ، کارگران و تشکیلات ها و مردم و حتی بسیاری از اپوزیسیون را به خود جذب کرد.

و تا امروز نیز این خواسته ها، پرچم مبارزه علیه جمهوری اسلامی هستند!
باری منصور حکمت چند سال بعد به کومله پیوست و «حزب کمونیست ایران» را در مقابل یورش اسلامی ها علم کرد. مدتی بعد او برای تمایز کامل جنبش اش، حزبی دیگر را پایه ریزی کرد. این دفعه در مقابل یورش سرمایه داری جهانی به کمونیسم! یورشی که با تاجریسم و ریگانیسم شروع شد و با فروریختن بلوک شرق و دیوار برلین به اوج خود رسید.

حکمت و منحصر به فردی او شاید در این بود که او به ضرورت داشتن برنامه و تشکیل حزب معتقد بود. و به سختی به روشنفکرانی که مقلد بودن وضع موجود را تبلیغ میکردند، طعنه میزد!

مارکسیسم انقلابی حکمت تنها یک جریان فکری نبود و نیست. البته به قول حمید تقوایی «در برخورد به جنگ ایران و عراق، در قبال تسخیر سفارت آمریکا، در قبال جنبش ترکم صحر و جنبش در کردستان، در برابر یورش رژیم به زنان، به کارگران بیکار، به دانشگاه ها و شوراهای کارگری،

و در قبال اختلافات میان جناح های رژیم، این تحلیل های مارکسیستی حکمت بود که حقایق را توضیح میداد و به کارگران و انقلابیون راه مبارزه را نشان میداد.» اما این به تنهایی کافی نبود. از همان اولین قدم سازماندهی و دخالت عملی در مبارزات و تحولات جاری جامعه در دستور کار حکمت و رفقای همزمش قرار گرفت. تشکیل محفل کمونیستی «سهند» که مدتی بعد به «سازمان اتحاد مبارزان کمونیست» تبدیل شد در همین راستا بود.

حکمت در سال ۱۳۵۹ برنامه اتحاد مبارزان کمونیست را نوشت و در ارگان آن «بسیوی سوسیالیسم» منتشر کرد. این برنامه اهداف سوسیالیستی طبقه کارگر، خصوصیات نوع دولتی که خواهان آنست و خواسته ها و مطالبات کارگران را اعلام کرد!

کمونیسم حکمت داشت پا میگرفت! یکی از وجوه مشخصه دیدگاه و طرز تفکر منصور حکمت که در این برنامه قد علم کرد، تلقی بی نظیر او از رفم و انقلاب و رابطه آنها است.

ژوپین دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران گذراند و لیسانس خود را در رشته اقتصاد دانشگاه شیراز دریافت کرد. ۲۲ سال داشت که برای ادامه تحصیلات به لندن رفت و در همان جایی که روزگاری مارکس و لنین مطالعه میکردند به مطالعه آثار آنها پرداخت. ذهن پرشور و کنکاش گر ژوپین پاسخ سوالات پایه ای خود در توضیح حقیقت جهان کثیف و ضد انسانی موجود را گرفت و اندکی بعد راه تغییر این جهان را در مارکسیسم یافت.

انسان دوستی و آزی خواهی عمیق و بی تخفیف ژوپین جوان با نقد رادیکال مارکس به سرمایه داری عجین شد و بدین ترتیب منصور حکمت و از پس آن «مارکسیسم حکمت» به دنیا آمد!

در برابر همه راوایات تحریفی مارکسیسم از استالین و (جا زدن) سرمایه داری دولتی (بعنوان کمونیسم) تا پل پوت و خرهای سرخ! منصور حکمت به مارکس بازگشت و پنداشت که در کشاکش تاریخ ملتهد قرن بیستم، چیزهایی از مارکس گرفته شده! اومانیزم و رادیکالیسم، می بایست به مارکسیسم برگردانده میشد! مارکسیسم حکمت از همان ابتدا نه تنها ذره ای آلوده به ناسیونالیسم، مذهب، دمکراسی پارلمانی، لیبرالیسم، رفرمیسم نبود که خود انسانی ترین و مارکسیستی ترین تقدما را به این ها داشت!

منصور پنداشت که مارکسیسم و کمونیسم باید به کارگران برگردانده شود و خود تلاش کرد این نقش را ایفاء کند.

او دست به کار شد. فرق بزرگ

گره کیست؟ کاش اختناق جمهوری اسلامی نبود و میتوانستیم نویسنده پشت سطور زیر را تماما بشناسیم. گره نام مستعار آرش نویسنده وبلاگ است. همیشه به خودش «گره» میگوید. مثلا تیتیر نوشته ماقبل این نوشته اینست: «گره ای که موسیقی دوست داشت». باری گره دانش آموز سالهای آخر دبیرستان در تهران است. نه فقط گره ها که بچه ها را هم خیلی دوست دارد. یادم هست که چند وقت پیش عکس بچه تپلی را زده بود و با خوشحالی نوشته بود که من پسر عمه (و یا همچو چیزی) شدم. وقتی «گره» های آن مملکت چنین انسان دوست (و گره دوست) باشند و چنین قلم و پیچیدگی فکری و روشن بینی دارند، تکلیف آخوند و ارتجاع و همه حقه بازان تاریخ معلوم است! زنده باد گره های سرخ! (جوانان کمونیست)

منصور حکمت!

به مناسبت پنجاه و سومین سالگرد تولد متفکر و تئورسین برجسته مارکسیسم انقلابی و رهبر جنبش و حزب کمونیست کارگری

۵۳ سال پیش، درست ۵۳ سال پیش در چنین روزی، در خرداد ۱۳۳۰ در تهران، خانواده رازانی صاحب پرسی شده که نامش را ژوپین نهادند! کمتر کسی فکر میکند که این پسر کوچولو ناز، به یک انقلابی آرمانگرا، پی گیر و سازش ناپذیر تبدیل شود که انسان دوستی و رادیکالیسم را به مارکسیسم و مارکسیسم را به جنبش کارگری بازگرداند.

از صفحه ۸

فضا را عوض کنیم!

دانشجو اعتراض کند یعنی فضا برای اعتراض بقیه اقشار جامعه باز است. به نظر من اگر این اعتراضات سراسری باشد یعنی در تمام ایران اگر کلبه اقشار رادیکال - مزد بگیرانی که شدیدا استثمار می شوند و از خیلی از امکانات مادی جامعه محرومند - به شیوه ای متحد عمل کنند مطمئنا ضربه ای شدید به رژیم وارد خواهد آمد.

اما انگار نه انگار که ما در نیمه خرداد ماه هستیم و باید خود را برای تشکل و سازماندهی آماده کنیم. اکثر بچه ها حتی از یک اعتراض خشک و خالی به مسوولین دانشگاه مایوسند. بار ها تحصن کرده اند، چندین دفعه خیابان ها و اتوبان ها را با هم بسته

شروع کند. با تو هم نظرم که باید این فضا را شکست و میتوانیم این کار را بکنیم.

دوم اینکه گرچه ترویج علم و گرفتن فعالیت های علمی و فرهنگی توسط دانشجویان چپ حتما ضروری است، اما مساله اساسا سیاسی است.

مساله اساسا این است که آقدر نیرو به میدان بیآوریم تا مقاومت های جمهوری اسلامی را در هم شکنند. ما بویژه در جمهوری اسلامی با مذهب فقط جنگ علمی و ایدئولوژیک نداریم. مذهب در حکومت است. میزند و میکشد و شلاق میزند و دستگیر میکند. باید این مذهب را در خیابان، در مبارزه سیاسی بر زمین کوبید. باید این مذهب را ابتدا از حکومت بیرون کرد یعنی جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. مصطفی صابر.

فضای علمی است که مارکسیسم می تواند حرف بزند و به جنبش تبدیل شود. در مقالات بعدی سعی می کنم این مساله را باز تر و موشکافانه تر بررسی کنم.

سیاوش عزیز! اجازه میخوام دو نکته را توضیح دهم. اول اینکه به نظر من این فضای رخوت نیست. به حکومت نگاه کن که چطور وحشت زده هر کاری از دستش برمی آید هر جنایتی که میتواند را انجام میدهد تا فضا را مختنق نگاه دارد. ترس و بیمناکی حکومت را ببین تا مطمئن شوی که رخوتی در کار نیست. یک مساله واقعی اما فضای رعب و وحشت است و اینکه پیشروان در این فضا از خود و فعالیتشان مطمئن نیستند. هرکسی منتظر است تا آن دیگری

جسته داخل ایران را که بچه ها هیچ وقت فکر نمی کردند که طرفدار رژیم باشند، زر خرید کرده اند و با کمال وقاحت دست به کمر در خدمت رژیم منحوس اسلامی به تملق گوئی و خودشیروینی مشغولند.

اما به نظر من میتوان این فضای رخوت و خفگی شدید در دانشگاه ها را به نفع جامعه و خودمان عوض کنیم. چپ ها باید نبض علمی و فرهنگی و سیاسی را در دست بگیرند. این سمینار ها را باید برگزار کنیم، خودمان باید آن ها را اداره کنیم. به نفع جامعه به نظر من بهترین روش برای مبارزه با این مذهبی های وحشی و آدمکش ترویج علم است. زیرا همانطور که خود مارکس هم معتقد بود همین بورژوازی و علم آن تمام خرافه های مذهبی و خود مذهب را به زیاله می اندازد. در یک

اند. خیلی بچه های رادیکال را می بینیم که دیگر حتی بین بچه های دانشگاه روشنگری هم نمی کنند. و در جلساتی که در مورد مسائل روز جامعه برگزار می شد، شرکت نمی کنند.

این وضعیت که در بین اکثر جوانان ایران عمومیت یافته است و با کمال تاسف داریم میبینیم که دارند به وضعیت موجود با کمال تاسف گردن می نهند!

اصولا در چنین وضعیتی که در دانشگاه ها چپ ها نمی توانند فعالیت کنند مذهبی های مرتجع با دار و دسته هایشان (امثال بسیج و جهاد دانشگاهی و نهاد رهبری و انجمن اسلامی و حتی انصار حزب الله) حرف اول را می زنند و از دست ما هم هیچ کاری بر نمی آید. آنها بوجده دارند و خیلی از روشنفکران بر

اعضای بی شماره!

یک روز یک کمونیست کارگری در ایران!

منصور ترکاشوند (ایران)

به مناسبت روز جهانی کارگر و تولد منصور حکمت

سالهاست که اینجا هستیم وگرنه کرایه از اینهم بیشتر است. هنوز تنم خستگی دیروز را بدر نکرده باید برخیزم. گاز را روشن و کتری را آب میکنم تا همسرم بیدار شود. صبحانه ما شیر سوپستی است با نان و چای. دیگر روز کارگری شروع شده است. فردا روز کارگر است، روز ما. از ۳۶۵ روز سال که مال صاحبان سرمایه است، فقط فردا روز ما است. خودمان را تحویل گرفته ایم. برای شام ماهی خریدیم. مدیر در مورد پول برای روز معلم بازخواست می کند. همان اول صبح یکی از مسئولین در مورد

خروس خوان چشمانم باز و بسته میشود. در محله ما هنوز بانگ خروس ساعت زنگی است. خانه ای کرایه ای ما کوچک اما مرتب است. فرزندانم در سالهای پایانی مدرسه است و اتاق خواب مال اوست. و ما در حال میخوابیم. بابت کرایه خانه بیش از یک سوم حقوق خودم و همسرم پرداخت میشود. تازه ما

یکی از مدارک کاری برای تمهید قرارداد جویا میشود. «این برگه را باید بیاوری». کار سخت و طاقت فرسا شروع میشود. لباسهای یک تکه را هم حتماً برای این ساخته اند که در حین کار به دستشویی هم نروی. تا ظهر دوبار دستم آسیب می بیند اما کار ادامه دارد. دستانم به پهنی یک بشقاب میوه خوری ست و زخم های این چنینی را بارها و بارها دیده است. شوخی نیشدار بچه ها مدیر «محترم» را مستاصل کرده است. «بابا تمام سال مال شماست، ماتیوم و همین یک روز!» من میدانم همین یک روز هم برای آقایان روز سختی است. در محیط کار اذان پخش میکنند، ولی کسی برای خدا تره خرد نمی کند. کار همسر هم همینطور است. تا شش و نیم عصر کار میکنیم. ما میدانیم کل ثروت جامعه را ما و امثال ما خلق میکنیم. رفاه اقلیتی از جامعه میلیون کار

سخت و کسند ماست. روی دوش ما راحت اند. با گذشت هر روز یک روز به مرگ نزدیک میشویم. ما دنیای بهتر میخواهیم. با تلاش مضاعف چند وقتی است که کامپیوتر خریدیم ام. ولی همسرم میترسد و من دور از چشمان او نشریات حزبی و البته نشریات تمام جریاناتی که با چند من چسب هم به جنبش کارگری نمی چسبند را هم میخوانم. تایپ کردن را هنوز خوب بلد نیستم. با خواندن کتابهای امانی این و آن از چیزهای مورد نیاز سر در می آورم. اینترنت و ماهواره (که امیدوارم آن را نیز بخیرم) ابزارهای خوبی هستند. ریشه اسلام را سخت سست کرده اند. روز سخت من و همسر و فرزندانم امشب با ماهی که خریدیم قابل تحمل تر بود. کودکمان یکضرب آخ جون آخ جون میکنند. گویی با هر آخ جون به شبهای دیگر اعتراض میکنند من و همسر با سکوت و تبسم نظاره

نظراتش در باره نظم نوین جهانی، مثل دفاع بی کم و کسرش از حقوق زن و کودک و جوان و انسانهای بی شمار برده مزد. او خیلی درست حقیقت رو می گفت، زبانش خیلی فهمیدنی و ساده است، نه مشکل است و نه غیرجامع و نه با بسیاری از ملاحظات غامض و عجیب. این قبل از هر چیز به این خاطر بود که احتیاجی نداشت که به مردم دروغ بگه تا اونها رو متقاعد کنه. آینده نگری عظیم و شهادت دخالتگریش

نمرده است، ما زنده ایم!

پینو - ایتالیا:

مثال مکانیک سابق و کارگر

ساختمانی فعلی

«من منصور حکمت را فقط از راه دو اثر ایشان که بزبان مادری من ترجمه شده می شناسم. در این کارهای ویژه گی که یافتیم، قبلاً فقط در آثار بزرگان مارکسیسم دیده بودم مانند مارکس و لنین. برجسته گی اش این بود، که مانند یک دولت تو را مخاطب قرار می داد. و مانند یک دولت پشتوانه بود.» این حرفهای یک کارگر پیشرو ایتالیایی است که سالها در کارخانه های فولکس واگن آلمان و فیات ایتالیا کار کرده بود و بخاطر مبارزه اش علیه راسیسم دولتی آلمان بعد از جنگ و تلاش و سازماندهیش صنفه ۹

دنیایی مبارزه میکرد و آن را انتظار میکشید، امروز دیگر نیست. ژوبین! ما «تاریخ شکست نخوردگان» تو را به تاریخ پیروزان تبدیل میکنیم!

در حاشیه

وقتی آرش این مطلب را روی وبلاگ گذاشت، بحثی هم بین چند تن از بازدید کنندگان درگرفت. از جمله دو مخالف حرفه ای ما (کسانی که میدانند دارند دروغ میگویند و افترا میزنند، ولی همچون یک وظیفه این کار را میکنند) شروع کردند به نوشتن مطالبی که هیچ بویی از حقیقت و انسانیت در آن نبود. نکته

یک واقعه بزرگ

کارلا دی ویس - هلند

منصور حکمت تماماً نظر من را

در باره کمونیسم عوض کرد. دانش من در باره کمونیسم قبل از شناسایی او محدود به کمونیسم روسی، او و کمونیسم و مانویسم و مشابه های دیگر بود. جنبشها و مکاتبی که هیچ ربطی به طبقه کارگر و انسان دوستی و آزادی خواهی نداشتند. به این خاطر من عاشق کمونیسم نبودم چون به نظر من سیاست برای بهتر کردن زندگی انسانها بوجود آمده است نه برای اینکه مردم رو محدود کنه که فقط تصمیم سیاستمداران رسمی رو قبول کنند. ممنون از دوست عزیزم، فرزاد، باعث شد من افتخار شناسایی این انسان بزرگ را داشته باشم که بهش میکنم منصور حکمت، سخنرانی هاش، کتابهاش و مشغله هاش دقیقاً اون چیزهایی بودند که من به دنبالشون میگشتم. شروع به خواندن و دنبال کردن افشاگریهایش روی مواضع داغ و واقعی که معضل انسان جهان امروز است کردم. مثل دنیای بعد از ۱۱ سپتامبرش، مثل اوج و افول اسلام سیاسی، مثل

چرا اعتماد کردم؟

گفتگو با مارو، پینو و کارلا

فرزاد نازاری

جوان را کی نمایندگی میکرد؟ کی علیه منتهب مبارزه میکرد، پته ناسیونالیسم و فدرالیسم و قوم گرایی را در این قرن حاضر کی روی آب می انداخت و جامعه را در برابرین ویروس های خطرناک واکسینه تنوریکی میکرد؟ دوم خرداد آخرین سپر شارلاتانی - دفاعی رژیم اسلامی را کی میپوساند و رشته هایش را پنبه میکرد؟

من هم به سهم خودم تلاش کردم برای هفته گرامیادداشت این انسان بزرگ و رهبر جنبش کمونیسم کارگری، نظر تعدادی از مبارزین و کارگران و دوستداران غیر ایرانی را در باره دنیای بهتر و منصور حکمت بیرسم، با این سوال به سراغشون رفتم: از چه طریقی منصور حکمت را شناختید؟ و اگر ممکن است کوتاه برداشتتون رو از ایشان بگید.

منصور حکمت با دنیای بهتری که نوشت و برایش تلاشی هرکولی کرد، با انرژی یک زندگی که میتوانست طولانی باشد را صرف یک زندگی کوتاه کرد، به یاد ماندنی است. او جواب و تبلور نیازهای انسان امروزی است. انسانی که کمزش در زیر بوغ استثمار سرمایه و تمامی چهره های نماینده کننده سیاسی و اقتصادی و فرهنگش خرد شده است. آثارش و پراتیکش در طول زندگی کوتاهش بزرگترین گواه این ادعاست. تصور کنید که منصور حکمت و امانیسم عمیقش وجود نداشت، دفاع بی کم و کسرش از کارگر، زن، کودک، جوان و فرموله کردن خواستههایشان وجود نداشت، آخرین کار بزرگش (جهان بعد از ۱۱ سپتامبر) وجود نداشت، آنوقت کارگرا، زن را، کودک را،

از صفحه ۹

گره سرخ و ژوبین!

متولد شود. «کاک نادر» خوش صحبت و پرشور از میان ما رفته! جوان صمیمی و شوخ طبع و متواضعی که او را نادر می نامیدند، آن مرد بی تکلف و راحت و صمیمی که بشدت از تعارف و تکریم و القاب و سلسله مراتب بیزار بود، ژوبینی که ذره ای تکبر در وجود نداشت و خود را با همه برابر میدانست، آن شوخ طبع بذله گو که با همه راحت دوست میشد و بامزه ترین جک ها را میگفت و ثنورسین بزرگی که خود را نه معلم کسی میدانست و نه پدر و برادر بزرگتر، و در بحث با او یا قانع میکردی و یا قانع میشدی، دیگر در میان رقابیش نیست! اما میراث او باقی است. صدها

اما اولاً و بیش از هرجا به امید و اعتقاد انسان های بی شمار و نسل های پی در پی تعلق دارد. امید به ساختن آینده ای بهتر، جهانی بهتر و دنیای بهتر به دست انسان و ضروری و میسر بودن «یک دنیای بهتر». و سرانجام پس از ۲۵ سال فعالیت خستگی ناپذیر در عرصه نظری و سازماندهی و رهبری سیاسی جنبشی که حول این نظرات شکل گرفت، واقعه هولناکی به وقوع پیوست و ژوبین ما درگذشت. نمی دانم چند سال لازم است تا کسی مانند ژوبین

منصور حکمت و بابای توده ای من!

وبلاگ آزادی بیان

http://azadibayan.blogspot.com

میدانم، این روزها اینقدر در این طرف و آن طرف له یا علیه منصور حکمت نوشته اند که اگر من اینجا بخوام نظرم را در مورد این آدم بنویسم، تنها یک کار کلیشه ای کرده ام. به نظر من هفته منصور حکمت قرار نیست هفته «مدح» منصور حکمت باشد. بلکه باید فرصتی باشد برای شناساندن او به جامعه. برای شناساندن عقاید و آرمانهایش...

اینجا نمی خواهم در مورد خصوصیات اخلاقی منصور حکمت بنویسم. یا اینکه آثار تئوریک اش را به رخ کسی بکشم. خوشبختانه بنیاد حکمت هست. هرکسی دوست داشت برود و از بنیاد حکمت آثارش را مطالعه کند. حتی بحث من اینجا دادن گزارشی از پراتیک کمونیستی مارکسیسم حکمت به دیگران نیست.

وبلاگ یک محیط خصوصی است. برای همین من میخوام داستان چگونگی آشنایی ام با منصور حکمت را بنویسم. صاف و ساده میخوام این بحث را روشن کنم؛ او چه تاثیری در زندگی من گذاشت؟ اوس مراد قبل از و بعد از کشف منصور حکمت چه تفاوت های داشت؟ قبل از آشنایی چه تفکراتی داشت و بعد از آشنایی با او چه شد؟ بحث من این یک جمله است: منصور حکمت چگونه مسیر زندگی تو را تغییر داد؟ نه تنها من، بلکه منصور حکمت راه زندگی انسانهای بسیاری را تغییر داده است و در آینده بیش از این تغییر خواهد داد! اما چگونه بود؟

در خانواده ای سیاسی متولد شدم. رک و رو راست پدرم توده ای و مادرم اکثریتی بودند. (و هنوز هم هستند و کلی با هم جنگ و دعوا داریم.) پدرم خیلی دوست داشت که من هم یک توده ای تمام عیار شوم، آدمی با سبیل های

از صفحه ۲

چرا اعتماد کردم؟

جهت گرفتن حقوق شهروندی مشابه برای کارگران غیر آلمانی در آلمان به ایتالیا دیپورت میشود. در ایتالیا هم به خاطر مبارزاتش در آلمان تو هیچ کارخانه ای به او کار نمیدن حال کارگر ساختمانی است و محبوب و مبارز. پینو اضافه کرد «با اون بابایی که کار میکنم همیشه بحث

استالینی و عینک کائوچویی! و کتی که آرنج هایش وصله دارد! آن هم به عشق خلق میهن عزیزمان آن هم در بند رژیم ولایت فقیه. از همان کودکی پدرم من را تحت تاثیر فرهنگ توده ایستی بار می آورد. شب ها موقع خواب برایمان شاهنامه میخواند و یه جورایی میخواست در کله ما فرو کند که مثلا کاوه آهنگر نماد خلق است و سپاهیان توران زمین همین امپریالیست ها هستند! شاید باورکردنش برایتان مشکل باشد ولی پدرم حتی شعر «درد عشقی کشیده ام که نپرس» حافظ را به حزب توده ربط میداد! (داستانش طولانیه، شاید بعدا براتون تعریف کردم.) کتابهای علی اشرف درویشیان و صمد بهرنگی و سیاوش کسریایی و احسان طبری را از دوره راهنمایی میخواندم. فکر میکردم کمونیست ترین آدم های روی زمین خسرو گلرکسوخ و علی امام شیعین بوده اند. و بین لینن و محمد فرق زیادی نیست! این مسیر فکری تا دوره دبیرستان برایم ادامه داشت. فکر میکردم کمونیست هستم و بگذارید این را هم بگویم که سال ۷۸ در جریان انتخابات مجلس ششم، در مرکز تبلیغاتی جبهه مشارکت بودم و برای آنها کار تبلیغاتی میکردم. فکر میکردم کمونیست هستم ولی از میهن پرستی دفاع میکردم. فکر میکردم کمونیست هستم ولی میگفتم که باید به باور خلق ها احترام بگذاریم! فکر میکردم کمونیست هستم ولی...

همان موقع ها اگر در جمع دوستان پدرم کمی در مورد خاتمی تند حرف میزدی سریع میگفتند که «رضا پهلوی چی» شده ای و نوکر بی جیره و مواجب امپریالیست اسمت میگذاشتند. میگفتند: تو که داری یه جورایی با خاتمی مخالفت میکنی پس فرقت با رضا پهلوی چیه...؟ حالا بگذریم که رضا پهلوی بیچاره هم آن زمان ادعایی نداشت و دل به اصلاحات پرزیدنت خاتمی بسته

میکردیم، اون میگفت کمونیست تمام شد و مرد ما دیگر چکار کنیم. منم که یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری ایران ترجمه شده به ایتالیایی را خوانده بودم روز بدش

کتاب رو بردم و به همکارم دادم و گفتم بیا بخون. کمونیسم نمرده است. ماژنده ایم، اینهم جواب کمونیسم کارگری برای بیعدالتی دنیای امروز. «میگفت (من بعد از خواندن یک دنیای بهتر خیلی خوشحالم بودم. ولی حال بسیار متاسفم که معمارش زود از میان ما رفت. در ضمن یک

بود. بگذریم، هدم نوشت شرح حال نیست. ولی میخوام این را بگویم که در زندگی آدم لحظاتی هست که آدم از نظر فکری، عاطفی، روحی و روانی جایجا میشود. آدم ها همیشه در حال تغییرند اما تغییراتی هستند که آنقدر ناکهانی هستند و اتفاقاتی در زندگی هست که آنقدر عمیق است که همیشه در ذهن آدم باقی می ماند. شاید چهره کسی که در هفده سالگی عاشقش میشوید هیچوقت یادتان نرود. احساسی که اولین روز بتوانید خودتان یک نامه بنویسید فراموش نشدنی است. و حتی اولین باری که بر سر بچه خودتان دست میکشید هیچ وقت یادتان نمی رود. اولین کتاب تکان دهنده ای که میخوانید، اولین باری که از دنیای کودکی بیرون می آید و با یک مشکل واقعی در زندگی تان متوجه میشوید ... شاید مثالهایی که آوردم به هم بیربط باشد، اما یک وجه مشترک دارند. اینکه در زندگی آدم لحظاتی هستند با تاثیر عمیق و تکرار ناشدنی.

آشنایی من با منصور حکمت یکی از همین لحظات بود. وقتی اولین بار، اولین مطلب از منصور حکمت را خواندم شاید باورتان نشود، آن شب خوابم نبرد. مثل دیوانه های بیدار میشدم و دوباره و چند باره آن را میخوانم. آن مطلب «اسلام و حجاب گیت راه کارگر» بود. همین که پاراگراف اول را خواندم سریع بر علیه منصور حکمت موضع گرفتم! با اخم در دلم گفتم: «مرتیکه فاشیست به فرهنگ خلتها احترام نمی گذارد.

حجاب از سر بچه ها میخواد بردارد و آن ها را شبیه امپریالیست ها کند.» اما هر جمله ای که از متن را میخواندم احساس میکردم که کسی دارد با دستان نیرومندش پایه های فکری من را «از قاعده بر زمین میگذارد!» بعد از روز خیلی بقول معروف از نظر فکری جایجا شدم. احساس میکردم یکی آمده و تمام افکارم رو داغون و له کرده است. اولین

نکته هم بگم هنوز به تمام آثار منصور حکمت دسترسی نداریم.»

چرا اعتماد کردم؟

ماورو – ایتالیا:

کارگر راه امن و فعال جنبش کارگری

من منصور حکمت را از طریق دنیای بهترش که به زبان ایتالیایی ترجمه شده بود شناختم. خود اسم برنامه اش من رو هل داد که این کتاب رو یک کم جلدی بگیرم. میدونستم که برنامه یک حزب

بار بود که کسی اینچنین تحلیل میکرد. به جرئت میتوانم بگویم که منصور حکمت در مورد مساله برخورد با مذهب حتی از لینن رادیکالتر برخورد کرده است. برای اینکه بفهمم اوضاع از چه قرار است بعد از آن روز با ولع تمام شروع به خواندن آثار حکمت کردم. هر لحظه که میخواندم بیشتر جذب میشدم و بیشتر چراغ های ذهنم روشن میشد. منی که عشقم دمکراسی بود با خواندن «دمکراسی، تعابیر و واقعیات» به دید جدید و مارکسیستی تری رسیدم. منی که همیشه و هرجا سرود فاشیستی «ای ایران» را فریاد میزدم با خواندن «ملت و ناسیونالیسم» به نکات جدیدی میرسیدم. فهمیدم که درکم از ناسیونالیسم بسیار ابتدایی بود. بیشتر و بیشتر خواندم. و وقتی که «مبانی کمونیسم کارگری» را خواندم دید کاملاً جدیدی نسبت به مارکسیسم پیدا کردم.

منصور حکمت درست مانند کسی بود که وارد مغز من شده بود و تمامی مفاهیم کهنه و قدیمی را جایجا میکرد. در فکر راه میرفت و هرچه خرافه و عقب ماندگی بود را جارو میکرد. از نظر شخصیت سیاسی به کنار، اما

از نظر بنیه فکری شخصا به او خیلی مدیونم! میدانم شاید به من انگ کیش شخصیت بزنند (چیزی که از آن متنفرم) ولی به نظر من هر انسان متصف و با شرفی و هر کمونیست واقعی به نوعی به منصور حکمت مدیون است و به او نیاز دارد. ما بت نداریم و نمی خواهیم داشته باشیم. اما منصور حکمت در برابر دنیای کثیف امروزی که هدفش چیزی جز زور و زر و سود و استثمار و بردگی و خفقان انسان ها نیست، یک ضرورت است.

بگذریم، از بحث با پدرم غافل شدم. من از آن روزها هرچه میخواندم با پدرم وارد بحث میشدم. پدرم کم کم فهمید که دیگر تایید گر تحلیل های او نیستم. از نظر فکر روی پای خودم ایستادم. با هم بحث میکردیم که اکثراً با فحش های آبدار پدرم به حکمت خاتمه می یافت. هیچوقت یادم نمی رود که گفت این خمینی با همه جنایاتش از حکمت شما خیلی آدم تر است.

کمیونیسیتیه، ولی نمیوانستم چه چیزی باعث میشه که من در خوندنش کسل نشوم. بیشتر نوشته های نویسنده گانی که خودشان را مارکسیست و کمونیست میدانند، به اعتقاد من بعد از لینن به جنبش کمونیستی طبقه کارگر ربطی ندارند. مارکسیسم تبدیل به یک مذهب شده بود و از محتوای اجتماعیش تهی گشته بود. وقتی به بند لغو مجازات اعدام، به احزاب و مطالبات حقیقتاً انسانی رسیدم و با مدعیان مبارزه برای حقوق

بشر امروز مقایسه اش کردم دلیل آن کسل نشدن را یافتم. این که انسان برایش نقطه شروع است. حزب کمونیستی که اعدام ندارد، شکنجه ندارد، پلیس مخفی ندارد، دیپلوماسی مخفی ندارد، یک تکامل در تبیین و تصویر کردن امانیست بودن، مارکسیسم است. این باعث شد که من بهش اعتماد کنم و از مرگ زود رنش بسیار متاثر شوم. ولی او برای ما راه برون رفت از این معضل را هموار کرد عملی کردن و رسیدن، دیگه مسئله ماست. یادش گرامی باد

کشف منصور حکمت

کن مک لاد

ترجمه: جمشید هادیان

نام مارکسیزم عرضه شده، به روشنی توضیح می دهد:

«پری اندرسون» در مروری که بر کتاب حجیم و عظیم دو سن کروا بنام «مبارزه طبقاتی در یونان باستان» نوشته گوشزد می کند که اولین شگفتی این کتاب خود نام نویسنده است. فرض عمومی این بود که ستارگان آسمان تاریخ نویسی مارکسیستی در بریتانیا مانند هفت خواهران ثابت برج ثور بر همه آشکارند. نامهایی مانند هیل Hill، هایسبام Hobsawm، تاسون، تاسون و همکاران، را همه شنیده بودند، اما دو سن کروا دیگر از کدام بقول معروف سوراخ پیدا شده بود؟

من این اواخر دچار شگفتی مشابهی شدم. فکر می کردم اسامی لاقط همه مارکسیست های بزرگ را می دانم. اشتباه می کردم. آگهی یک جلسه عمومی که قرار بود کسی از حزب کمونیست کارگری عراق سخنران آن باشد مرا به سایت این حزب و بعد سایت خواهر بزرگترش، حزب کمونیست کارگری ایران، و از آنجا به مجموعه آثار بنیانگذار این حزب، منصور حکمت فقید، رهنمون شد. مثل این بود که آدم کشف کند هم عصر ناشناسی بنام زالوکزامبورگ داشته است.

نمی توانم بگویم که با جریان‌های خود را کمونیزم کارگری می نامد بکلی نا آشنا بودم. در سالهای هشتاد که در لندن زندگی می کردم کسانی از ایران و عراق را دیده بودم که با بحث هایی کاملاً متفاوت با بحث های اکثر انقلابیون تبعیدی در تظاهرات یا جلسات شرکت می کردند. اینها بجای کمک خواستن تلاش می کردند اغتشاشات فکری چه را بر طرف کنند، و به این ترتیب خود کمک دهنده بودند. این که عده ای از کوه های کردستان سر از یر شوند و با بحث های پیچیده مارکسیستی نه تنها چه ایران بلکه چه غرب را زیر نقد بگیرند، پدیده ای نادیده و تقریباً غیر طبیعی بود.

حالا می فهمم این بحث ها از کجا می آمد. مجموعه آثاری که اولین قلم آن عنوان «انقلاب ایران و نقش پرولتاریا - خطوط عمده» را بر خود دارد شاید بنظر بسیاری خوانندگان مهجور بیاید، اگر نگریم کاملاً نجسب. این اشتباه است - اشتباهی که علتش را خود نویسنده در توضیح «تفاوتهای ما» با اکثر آنچه در دهه های اخیر تحت

طبقاتی کارگر به ساحت مقدس سرمایه، به عنوان سمبل تلاش توده انسانهای کارکن و فرو دست برای تغییر جهان، بزیر میکشد.» می گوید بحث کردن با جریان ناسیونالیستی مانند استالینیزم (و استالینزم همیشه و همه جا یک جریان ناسیونالیستی است) در باره انحراف از مارکس، همانقدر بیهوده و در نهایت کم عقلی است که کسی با نژادپرستان بر سر برداشت نادرستان از داروین جدل کند.

تشخیص اتحاد شوروی و بقیه بعنوان سرمایه داری دولتی، نتیجه ایست که بطور طبیعی و براحتی از منطق تحلیل او زاده می شود. «امروز مدافعان شوروی برای سوسیالیستی قلمداد کردن این کشور به فقدان مالکیت شخصی بورژوازی بر وسایل تولید در این کشور و غلبه مالکیت دولتی انگشت میگذارند. بخش اعظم منتقدین این تبیین از سوسیالیسم را میپذیرند و هم و غم خود را صرف این می کنند که نشان بدهند «دولت شوروی پرولتری نیست» و لذا مالکیت دولتی در این مورد معین معادل سوسیالیسم نیست. تقلیل سوسیالیسم به اقتصاد دولتی به عینیه یک تحریف بورژوازی در تئوری مارکسیسم است. این آن تبیینی است که بورژوازی در سطح بین المللی رواج میدهد و متاسفانه تا امروز مقاومت جدی نظری ای توسط مارکسیست ها در مقابل این تحریف بنیادی در افق اقتصادی طبقه کارگر صورت نگرفته است.»

«محور چنین تبیین بورژوازی از سوسیالیسم، ارزیابی ای بورژوازی از سرمایه داری است. در این دیدگاه سرمایه داری نه به اعتبار (رابطه) کار و سرمایه، بلکه به اعتبار رابطه سرمایه ها با هم شناخته میشود. این دیدگاه سرمایه دار منفرد و لذا دیدگاه بورژوازی به سرمایه داری است. رقابت و آتاریشی تولید، اساس و بنیاد سرمایه داری فرض داده میشود. و لذا در مقابل آن، بعنوان آنتی تر سرمایه داری، مالکیت دولتی و برنامه ریزی قرار داده میشود. تمام جریان‌های که سرمایه داری را بر اساس وجود رقابت درک میکنند، سوسیالیسم را به مالکیت دولتی تنزل میدهند. این، یک قاعده عمومی است. برای مارکس، و برای ما بعنوان مارکسیست هایی که اساس نقد مارکس بر اقتصاد سیاسی سرمایه داری را دریافته اند، درک این نکته ساده است که سرمایه در قلمرو تولید اجتماعی و به اعتبار رابطه اش با کار مزدی تعریف میشود.»

«وجود کار مزدی، کالا بودن نیروی کار و سازمانیابی تولید اجتماعی بر مبنای کار مزدی، برای اثبات سرمایه داری بودن اقتصاد شوروی کافی است.»

بنابر این، به نظر منصور حکمت، این که این فرماسیون اجتماعی نهایت در مقابل بازار زانو زد پایان سوسیالیزم نبود. «این پایان سوسیالیسم نبود، اما سر نخ بود به اینکه پایان سوسیالیسم وقعا چه کابوسی میتواند باشد و دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم و بدون «خطر» سوسیالیسم، به چه منجلابی بدل میشود.»

در «تاریخ شکست خوردگان» کسانی را که سقوط شوروی را شیپور ترک میدان مبارزه برای یک دنیای بهتر گرفتند شلاق کش می کند:

«یاس نشان خرد شد، رها کردن آرمان های والای بشری واقع بینی و درایت خوانده شد. ناگهان معلوم شد که هر ژورنالیست تازه استخدام و هر استادیار تازه به کرسی رسیده و هر سرهنگ بازنشسته پاسخ غولهای فکری جهان مدرن، از ولتر و روسو تا مارکس و لنین، را دارد و کل معضل آزادیخواهی و برابری طلبی و تلاشهای صدها میلیون انسان در چند قرن اخیر، جز اتلاف وقت بیحاصلی باید با سد محکم عمارت با شکوه «پایان تاریخ» نبوده است و باید هر چه زودتر به فراموشی سپرده شود.»

«گفته اند که تاریخ را همواره فاتحین می نویسند. اما باید افزود که تاریخی که شکست خوردگان می نویسند به مراتب دروغین تر و مسموم تر است. چرا که این دومی جز همان اولی در لباس تغزیه و نوحه و تسلیم و خودفریبی نیست.»

منصور حکمت آزادی را در مقابل ایده آل لغزنده «دموکراسی» قرار می دهد. نقدش بر «مذهب»، همچنانکه نقدش بر آنها که امیدهای ترقیخواهانه به آن گره می زنند، همه جانبه و بیرحمانه است.

«صد سال قبل بشریت آوانگارد به اینکه راهایی بشر بدست کنیشتان و از راه تعدیل مذهب و عروج روایات و تعابیر جدید از درون کلیسا بدست آید میخندید. امروز محققان و اندیشمندان حرفه ای میتوانند نسخه پیچند که زن ایرانی فعلاً میتواند سکولاریسم را با اضافه شدن رنگ سرمه ای به رنگهای های مجاز دولتی برای حجاب معنی کند.»

منصور حکمت فراخوان - بحث بر انگیز - دفاع از کودکان در مقابل «تحمیل حجاب» را داد:

«بحث آزادی انتخاب حجاب اسلامی، مربوط به بزرگسالان است. مربوط به کسانی است که لاقط از نظر صوری و از نظر قانون حق انتخاب دارند و مسیولیت عواقب انتخاب آزاد خود را بر عهده میگیرند (هر چند حق انتخاب زن بزرگسالی هم که چاقو و شیشه

اسید اسلامی را میشناسد صوری تر از صوری است). بحث آزادی پوشش هیچ چیز راجع به حقوق کودک و دختران خردسال و نوجوانی که در یک خانواده اسلامی تحت تکفل پدر و مادر خود زندگی میکنند نمیگوید.»

«کودک مذهب و سنت و تعصب خاص ندارد. به هیچ فرقه مذهبی ای نیبوسته است. انسانی است جدید، که به حکم تصادف و مستقل از اراده خود در خانواده ای با مذهب و سنت و تعصبات خاص یا به حیات گذاشته است. جامعه موظف است، تاثیرات منفی این بخت آزمایشی و قرعه کشی کور را خنثی کند. جامعه موظف است شرایط یکسان و منصفانه ای برای زندگی همه کودکان و رشد و شکوفایی آنها و شرکت فعال آنها در حیات اجتماعی فراهم کند. کسی که بخواهد راه زندگی اجتماعی متعارف یک کودک را کور کند، درست مانند کسی که بخواهد بنا به فرهنگ و مذهب و عقده های شخصی و گروهی خودش جسم کودک را مورد تعرض قرار بدهد، باید با سد محکم قانون و عکس العمل جدی جامعه روبرو بشود. هیچ دختر نه ساله ای شوهر کردن، ختنه (مثله) شدن، آشیز و خدمتکار افراد مذکور فامیل شدن، از ورزش و تحصیل و بازی محروم شدن را «انتخاب» نمیکند. کودک در خانواده و در جامعه مطابق رسم و مقرراتی که وضع شده است بار میاید و این افکار و رسم و رسوم را بطور خودبخودی بعنوان روش متعارف زندگی می پذیرد. صحبت از انتخاب حجاب اسلامی توسط خود کودکان مسخره تر از مسخره است.»

مقاله چهار بخشی «دنیا بعد از ۱۱ سپتامبر» ش بعنوان بیانیه و میثاق نهایی او برای همیشه زنده خواهد ماند:

«رسانه ها سیمای ایدئولوژیکی و معنوی واقعی جهان را منعکس نمیکند. روایت خود را میگویند، روایت حاکم، روایت طبقه حاکم، روایتی که بدردشان میخورند. میلیتاریسم، تروریسم، راسیسم، قوم پرستی، فئاتیسم مذهبی و سود پرستی، در صدر اخبارند، اما در عمق ذهن اکثریت مردم دوران ما جای محکم ندارند. یک نگاه ساده به دنیا، نشان میدهد که توده های وسیع مردم جهان از دولتها و رسانه ها چه ترند، نועدوست ترند، صلح دوست ترند، مساوات طلب ترند، آزادترند، آزادیخواه ترند. مردم در دو سوی این کشمکش ننگین، تمایلی به سواری دادن به سران بورژوازی ندارند. هیات حاکمه ششلول بند آمریکا فوراً متوجه میشود که علیرغم یکی از عظیم ترین جنایات تروریستی، علیرغم نمایش زنده و صفحه ۹

ماتریالیسم آخوندی و مارکسیسم!

مصطفی صابر



پلخائف بپردازیم. بی انصافی است که در باره کسی از سر یک جمله آنهم خارج از متن قضاوت کرد. اما آن عبارت که تو نقل کرده ای سرتاپا مذهبی و قدرگرایانه و غیر مارکسیستی است. نتیجه عملی اش هم همان است که خودت بخوبی روی آن دست گذاشته ای: پس نقش ما چیست؟ نتیجه اش حفظ وضع موجود است: بزرگ نمیر بهار می آید! یا اینکه ایشاء الله در آن دنیا عاقبت به خیر میشی! این محتوای آن عبارت است. یک حرف سرتاپا آخوندی است.

درکی پشت آن جمله از لحاظ فلسفی یک ماتریالیسم مبتدل و آخوندی است. آخوند هم مجبور است در عمل ماتریالیست باشد. وقتی آفتابه را برمیدارد که وضو بگیرد عملاً دارد اعلام میکند که خدایی در کار نیست. که وجود بر شعور مقدم است. اما بشر آفتابه را اختراع کرد و آب در آن ریخت تا در قضای حاجات مختلف به او کمک کند. لذا آخوند از مثال آفتابه فوراً نتیجه میگرد که چون آفتابه خالقی دارد پس بشر هم خالقی دارد. «پیروزی برنامه ما مثل بالا آمدن آفتاب اجتناب ناپذیر است» شایسته آخوندی است که البته از خدا برگشته است، ماتریالیست شده است ولی هنوز آخوند است. یعنی اساساً ایده آلیست و پندار گرا است. اگر خدایی در کار نیست و آفتاب بنا به حرکت و کشش متقابل ماده و بنا بر قوانین فیزیک و جاذبه و غیره هر روز بالا می آید، پس کمونیسم هم به محکمی همین قوانین و اجتناب ناپذیری طلوع و غروب آفتاب متحقق خواهد شد. این آخوند ماتریالیست ما فراموش میکند که اولاً حتی در عرصه قوانین طبیعی روزی خورشید زوال پیدا خواهد کرد و بالا نخواهد آمد و ثانیاً و بسیار مهمتر، قوانین جامعه و تاریخ با طبیعت فرق، و از جمله یک فرق اساسی دارد. این فرق همانا عامل انسان و پراتیک انسانی است. وقتی انسان و پراتیک اجتماعی را کنار بگذاری دنیا میشود مثال آفتاب آن جمله منتسب به پلخائف یا و قادر آخوند. در یکی خالق و قادر متعال طبیعت و تاریخ و قوانین آنست. در دیگری خدا. در هر دو نتیجه یکی است: انسان هیچ کاره است و یا حداکثر یک واسطه است. واسطه ای برای اجرای اوامر خدا و یا واسطه ای

lenivtsin عزیز!

دوستمان اقبال پاسخ کوتاه و اساساً صحیحی به سوال شما داده است. ولی سوالی که طرح کرده ای یک مسأله جدی و قدیمی است و جوانب گوناگونی دارد.

کمونیسم اجتناب ناپذیر و تحقق آن محتوم و جبری نیست. بسادگی میشود تصور کرد که برای مثال دنیا در یک جنگ اتمی بین دول سرمایه داری حتی نابود شود و یا بهرحال به چنان قهقریایی رانده شود که تصورش هم دهشتناک است. حتی اگر چنین کابوسی رخ ندهد، میتوان تصور کرد که برای سالها و نسل ها بقول منصور حکمت یک برده داری مدرن را به بشریت تحمیل کنند.

این خیلی عالیست و حتماً باید همیشه امیدوار و سرحال بود. اما از منصور حکمت یاد گرفتیم که اگر قرار است یک صد، دو صد، سیصد سال دیگر کمونیسم متحقق بشود، ببرد مفت هم نمی آرد. کمونیسم ضروری است. کمونیسم لازم است. کمونیسم تنها راه نجات واقعی بشر از جهنم فعلی است. ولی همه نکته اینست که همین امروز ممکن و شدنی است. اجتناب ناپذیر و محتوم نیست ولی ضروری و مطلوب و شدنی است. این باید هزار بار ما را مصمم تر و پرشورتر و پر کارتر کند. تحقق کمونیسم امر مبارزه انسانها، مبارزه طبقه کارگر و کمونیستها و همه بشریت آزادیخواه است. بدون یک چنین تلاش عظیم و آگاهانه و سازمان یافته ای کمونیسم متحقق نخواهد شد. چرا که کمونیسم دقیقاً همین تلاش عظیم و سازمانیافته انسانها برای رهایی از شر سرمایه داری است. کمونیسم مدینه فاضله غیر مذهبی و لائیک نیست. ظهور امام زمان برای آدم هایی که به خدا و پیر و پیغمبر و امام اعتقاد ندارند نیست. کمونیسم جنبش زنده انسانها برای رهایی از وضع موجود است و هر لحظه سرنوشت کمونیسم در دست تو و من و میلیونها و میلیاردها انسانی است که از اوضاع کنونی جهان به تنگ آمده اند. بدون تلاش من و تو و آن انسانها کمونیسمی در کار نیست.

من نمی دانم پلخائف در چه رابطه ای آن عبارت را گفته است. اینجا نمی خواهیم به

مثل بالا آمدن آفتاب؟

پس نقش ما چیست؟

یعنی اون طرز تفکری که به نظر من بهترین بیانش رو پلخائف کرده باشه که گفت: «پیروزی برنامه ما همانقدر حتمی است که طلوع آفتاب فردا!» به عبارت دیگه پیروزی سوسیالیسم و شکست و نابودی سرمایه داری چقدر حتمی؟

اگر پاسخ تون به این سوال، تایید این نظره، پس سوال دیگه اینجا مطرح میشه اینکه که حالا که پیروزی ما اجتناب ناپذیره پس نقش مبارزه کمونیستها چی میتونه باشه و اساساً مبارزه ما چه معانی و دلیلی میتونه داشته باشه؟ منتظر جواب هستم! متشکرم.

lenivtsin از ایران

سلام

من بازهم میخوام یک سوال مطرح کنم! البته درسو خوب بلدم. «هر سوالی داری با مصطفی در میون بذار تا اون در نشریه منعکس کنه!!» اما من میخوام این سوال رو در گروپ (گروه جوانان کمونیست در یاهو) مطرح کنم. ضمن اینکه از مصطفی هم میخوام اگه میل مو میخونه این سوال رو در نشریه هم مطرح کنه.

به عنوان کمونیست چقدر به ایدئولوژی پیشرفته اعتقاد دارین؟

به ۱۸ تیر نگاه کنید!

خیابان نیان و اعتراض نکنن، جنبش سرنگونی جلو نمی رود و سرچایش میماند. اینجور نیست که چون جمهوری اسلامی رفتنی است پس کافیسیت که منتظر باشیم. باید دست ها را بهم داد و اونو انداخت. ما مقلوبه اجتناب ناپذیری را به فیلسوفان میسپاریم و تکلیف سوسیالیسم را در جامعه روشن میکنیم. با اراده، تصمیم، برنامه، مبارزه و اتحاد زنان، جوانان و کارگران. پیروز باشید.

جواب اقبال نظرگامی

دوست عزیز lenivtsin

نظر پلخائف به نظر من دترمینیستی (جبرگرایانه) و لذا غیر علمی است. یعنی چی مثل بالا آمدن خورشید؟ اگه ما برای چیزی تلاش نکنیم و اونو با دستمان نسازیم چگونه بوجود می آید؟ همین ۱۸ تیر در راه مثال خوبی: اگر جوانان، دانشجویان و سایر جنبش های جامعه در این مقطع به

برای اجرای اوامر از پیش تعیین شده طبیعت و یا حتی تاریخ. مارکسیسم چیزی سرتاپا متفاوت است. مارکسیسم البته ماتریالیستی است. البته قاتل به قوانین عینی در طبیعت و تاریخ است. اما حتی وقتی به طبیعت محض (طبیعت بدون انسان) می پردازد همه چیز را در حال

غلیان و تغییر و تحول و واکنش میند. که از میان کنش و واکنش های متقابل و بی پایان پدیده ها قوانین عینی ولی نه مطلق حاکم بر حرکت پدیده ها را تشخیص میدهد. و وقتی به طبیعت به علاوه انسان و جامعه انسانی به معنای اخص نگاه میکند، همه چیز و از جمله قوانین عینی از کانال پراتیک اجتماعی و انقلابی انسانها از

کانال مبارزه طبقاتی خود را متحقق میکند. بی جهت نیست که جمله اول مانیفست اینست: «تاریخ تمام جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه طبقاتی است.» این ماتریالیسم مارکس است وقتی به تاریخ نظر دارد. عامل ذهنی، عامل فعال، پراتیک انقلابی بشر، مبارزه طبقاتی، جدال ها و تلاش های گروههای بزرگ انسانی، این آن عاملی است هر روز دارد جهان ما را تغییر میدهد. نه فقط جامعه و خود انسانها که حتی طبیعت پیرامون را دارد تغییر میدهد. (به تزه های مارکس

در باره فوئر باخ، که در شماره ۱۴۴ این نشریه چاپ شد و همینطور به ایدئولوژی آلمانی رجوع کنید.) مارکسیسم اینرا می بیند و آن قوانینی عینی را تشخیص میدهد که بر کل این حرکت حاکم است. تشخیص میدهد که چگونه به قول انگلس اساس زندگی بشری و عامل نهایی تحولات بشری و همان مبارزه طبقاتی «تولید و باز تولید زندگی مادی» است. اما بلافاصله بر این تاکید میگذارد که «انسانها خود سازنده تاریخ خویش اند». و اینکه بقول مارکس انسانها در جریان تولید مادی

زندگی خود، نه فقط دنیای پیرامون خود و جامعه خود که خود را هم عوض میکنند. پراتیک انقلابی، که در دنیای امروز ما در شکل عالی و نهایی خود معنی جز انقلاب کارگری، انقلاب برای رهایی وضع موجود و پشت سر گذاردن بردگی مزدی ندارد، هسته اصلی مارکسیسم است. این ماتریالیسم پراتیک، انقلابی نمایندگان پیگیر و متاخرش لنین و منصور حکمت اند.

آن ماتریالیسم مبتدل، مذهبی، آخوندی، جبرگرایانه، متافزیک که میخواد همه چیز را مقدر و از پیش تعیین شده جلوه دهد را باید کنار گذاشت. این ماتریالیسم فلسفه کسانی است که میخوانند هیچ کاری نکنند. بدر کسان میخورد که میخوانند گردن کج کنند و دنبال بورژوازی و طبقات حاکم راه بیفتند تا در آینده ای نامعلوم نوبت آنها شود. آنها که در هر قدم میگویند آئی نکنید، نمی شه، تاریخ گفته نمی شه، حزب درست نکنید نمی شه، قدرت را نگیرید نمی شه. کمونیسم نمی شه چون هنوز تاریخ به اندازه

نقش اقتصاد، مبارزه طبقاتی، فرهنگ و فرد در تاریخ فردریک انگلس



نامه به ژوزف بلاک لندن ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ (۱)

و دولتهای کوچک ایالت های آلمان را می آورد که نمی توان همه چیز را صرفا با عامل اقتصادی توضیح داد.

ثانیا، با اینهمه تاریخ به این طریق ساخته میشود که نتیجه نهایی آن همواره از میان برخورد بین تمایلات افراد بسیاری سربر می آورد، که هریک به نوبه خود ساخته و پرداخته شرایط معینی از زندگی هستند. بنا براین تعداد بیشماری از نیروهای در حال کشاکش و یک سری بی نهایت از متوازی الاضلاع نیروها (نیروهای موازی، متقاطع و بهم وابسته) در کار است که به یک برآیند متنج میشود: واقعه تاریخی. و این به نوبه خود میتواند بعنوان محصول قدرتی دیده شود که در کلیت خود نا آگاهانه و غیر ارادی عمل میکند. چرا که اراده هر فرد با مانع اراده دیگران روبرو میشود و آنچه نتیجه میشود چیزی است که خواست هیچ کس نیست. پس تاریخ تاکنونی شباهه پرده ای طبیعی رخ داده و اساسا مشمول همان قوانین است. (۲) ولی از این واقعیت که اراده افراد - که هریک آن چیزی را آرزو میکند که فرد برای اساس شرایط فیزیکی، خارجی و در نهایت اقتصادی خویش (احال) شرایط شخصی یا شرایط عمومی (اجتماعی)، به آن مفید شده است - نمی تواند آنچه را که فرد خواسته برآورده کند و در یک برآیند مشترک و یک نتیجه مرکب مستحیل میشود، نباید نتیجه گرفت که اراده افراد برابر با صفر است. برعکس، هرکدام درافزوده ای بر برآیند (مذکور) دارد و بهمان درجه در آن دخیل است.

از این گذشته از تو میخواهم که این تئوری را از منابع اصلی آن و نه دست دوم مطالعه کنی؛ واقعا بسیار ساده تر خواهد بود. مارکس بندرت چیزی نوشت که این تئوری سهمی در آن نداشته باشد. اما بخصوص «هژدهم برومر لوئی بناپارت» (اثر مارکس) عالیترین نمونه کاربرد این تئوری است. در کتاب سرمایه نیز اشارات بسیاری به آن شده است. بعد میتوانم تو را به نوشته های خودم رجوع دم، «انقلاب آقای دورینگ

از قوانین مشابهی پیروی میکنند. به یکسان یافت. حال آنکه وقتی نه اینکه همان قوانین حرکت طبیعی را عینا میشود به حرکت اجتماعی ببینید که او دارد بر نقش عوامل نیز تعمیم داد. «شمول قوانین سیاسی و روبنایی و اینکه انسانها یکسان» طبیعت و تاریخ تنها در خود سازنده تاریخ خویش اند به بالاترین سطوح تجرید میتواند صحیح باشد. قوانین عامی که بر حرکت پدیده ها بطور کلی حاکم است. برای همین به نظر من انگلس لغت اساسا را به کار می برد. او این نکته را در اثری که اینجا نیز معرفی میکند، «لودیک فورتیباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان»، بیشتر توضیح داده است.

این اشاره از آنجهت ضروری است که به نظر من یک پایه فلسفی و فکری انواع کمونیسم بورژوازی اینست که قوانین طبیعی را عینا به جامعه تعمیم بدهد (و چه بسی چنین جمله هایی از انگلس نیز پیدا کنند و خودشان را به انگلس منتسب کنند) و از آن عملا انفعال و بی عملی و منتظر

مقدرات خدای تاریخ بودن را به کارگران موعظه کند. مثل همه «آلمانی» اثر مارکس و انگلس تکامل گرایایی و جبرگرایی اقتصادی که میتوان نزد کمونیسم روسی، چینی، تروتسکیسم و غیره

از صفحه ۶ ماتریالیسم آخوندی

کند. کسی که مثل مارکس پراتیک تحول بخش و انقلابی کننده انسانها اساس درکش از تاریخ باشد آنطور مثل پیغمبران وعده پیروزی نمی دهد. در مقابل فرمول منسب به پلخانیف باید گفت: ما در زیر آفتابی که هرروز طلوع میکند برای تحقق برنامه مان تلاش میکنیم. شرایط کاملا برای پیروزی برنامه ما مهیا است و باید پیروز شویم.

نوشته دیگری که در این شماره چاپ میکنیم، پلمیکی است که منصور حکمت با گروه وحدت کمونیستی (که بعدها خود را منحل کرد) داشت. منصور حکمت در اثر بسیار عمیق اش (در نقد وحدت کمونیستی: آناتومی لیبرالیسم چپ) همان ماتریالیسم مبتدل و تکامل گرایانه و نهایتا آخوندی حاکم بر انواع کمونیسم های بوژوازی (از جمله وحدت کمونیستی متمایل به ترورسکیسم) را در وجوه مختلف نقد میکند. در واقع اینجا مشخصا بحث بر سر یکی از آن مواردی است که انگلس در نامه اش از آن شکایت میکند. منصور حکمت تکه مشهوری از مارکس که جوهر تئوری اش را بیان کرده نقل میکند و نشان میدهد که چطور وحدت کمونیستی بین «مبانی اقتصادی یک انقلاب» با «اشکال و درجه آگاهی توده های انقلاب کننده از این مبانی» تمایز قائل نیست و در دیدگاه او دست آخر طبقه کارگر و کمونیستها تبدیل میشوند به مجریان حکم تاریخ، مجریان حکم اقتصاد. یعنی همان «برنامه ای که مثل طلوع آفتاب» حتما پیروز خواهد شد. و البته هم عملا نخواهد شد، چون عامل پیروز کننده یعنی انسانها خارج از تصویر اند و در واقع به دنبال نخود سیاه فرستاده شده اند!

باز تکرار میکنم، کمونیسم، همانطور که مارکس در مانیفست میگوید، نسخه ای نیست که عالمان و صالحان و حکیم باشی های تاریخ برای آینده پیچیده اند. کمونیسم جنبش زنده انسانهای معترض به وضع موجود، طبقه کارگر، برای الغاء بردگی مزدی است. مارکس در همان مانیفست و بعدها در اثر خیره کننده اش کاپیتال نشان میدهد که چگونه سرمایه داری شرایط نابودی خود را فراهم می آورد و شرایط برای پیروزی پرولتاریا و رهایی بشر فراهم است.

دوست عزیز من کاملا متوجه هستم که سوال شما به نوعی دارد همان ماتریالیسم مبتدل مورد اشاره ما را نقد میکند. ولی به نظر میرسد که شما آن جمله پلخانیف را جای کمونیسم قرار داده اید. شما بدست متوجه تناقض فرمول او شده اید ولی فکر میکنید این تناقض در مارکسیسم است. چنین نیست. همه کوشش ما اینست تا نشان دهیم که چنین نیست. پیروز باشید.

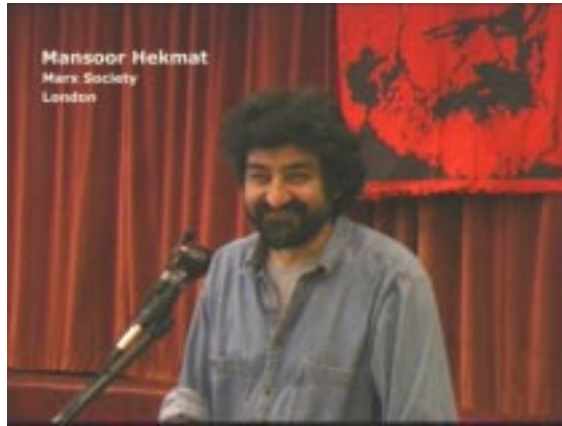
توضیحات:

۱. ترجمه فارسی ای که از این نامه در مجموعه «مکاتبات مارکس و انگلس در باب ماتریالیسم تاریخی» در دست بود، متأسفانه فاقد نام مترجم بود. ترجمه حاضر با اتکاء به ترجمه مذکور و البته با تغییراتی صورت گرفته است و در نتیجه مسئولیت آن با ما است. متن انگلیسی این نامه را در سایت marxists.org پخش نامه ها میتوانی ببینید. اینجا عباراتی که در پرانتز آمده از ماست و عبارات خود انگلس در علامت دوبرانتز (()) قرار داده شده است. نیاز به تاکید نیست که نامه در اصل هیچ تیرتی ندارد.

۲. این جمله انگلس توضیح لازم دارد. منظور اینجا آنست که قوانین حاکم بر حرکت جامعه و طبیعت به یک اندازه عینی و ضروری اند و از این لحاظ «اساسا»

انقلاب فلاسفه؟! یا انقلاب سوسیالیستی!

منصور حکمت



متنی که در زیر میخوانید قطعه ای کوتاه از یک بخش جزوه مفصل منصور حکمت در نقد «لیبرالیسم چپ» و بطور مشخص وحدت کمونیستی است. وحدت کمونیستی سازمانی بود که منشاء آن به جناح چپ جبهه ملی میرسید و دارای گرایشات تروتسکیستی بود. منصور حکمت در نقد این جریان کوشید تا در پایه ای ترین سطح، یعنی در سطح متولوژیک و فلسفی، و همچنین در درک از انقلاب و وظایف حزب انقلابی با بقول خودش «روزنیوسم مدرن» تسویه حساب بکند. بعدها منصور حکمت این تعبیر روزنیوسم (تجدید نظر طلبی) را اساساً رد کرد و مفهوم کمونیسم بورژوازی را بکار برد. او تشخیص داد که جریاناتی مثل کمونیسم روسی، مائوئیسم، تروتسکیسم و غیره فقط «انحراف» در مارکسیسم و صرفاً «تجدید نظر» در آن نیستند. بلکه جنبش های طبقات دیگر هستند که زیر لوای مارکسیسم حرف خودشان را میزنند. جنبش های غیر کارگری و بورژوازی هستند که خود را کمونیست می نامند. کافست که در متنی که میخوانید هرچا با لغت روزنیوسم روبرو میشود واژه «کمونیسم بورژوازی» و «کمونیسم غیر کارگری» را قرار دهید تا بهتر نقد حکمت را تعمیم دهید.

حکمت رجوع کرد. این نوشته اول بار تحت عنوان «در نقد وحدت کمونیستی، آناتومی لیبرالیسم چپ» در نشریه «بسوی سوسیالیسم» دوره دوم، شماره یک، شهریور ۱۳۶۳ به چاپ رسید. (جوانان کمونیست)

اکنون که خواص جدولبندی متافیزیکی انواع انقلابات و تعریف تلهولوژیک (تعبیر و تفسیر پدیده ها بر اساس نتایج غائی) آنها را مشاهده کردیم، باید به نکته دیگری بپردازیم. وقتی انقلاب سوسیالیستی اینچنین در قفسه مجزا و در قالب ایده آلیزه شده آسمانی اش قرار داده شد و عملاً به آخرت موکل شد، وحدت کمونیستی انجام این انقلاب را از عهده کارگر و زحمتکش برمیدارد و این وظیفه را تماماً بر عهده فلاسفه میگذارد (باشد که از کارگران علی العموم میخواهد تا خود را به چنین فیلسوفانی بدل کنند). تصویر وحدت کمونیستی از انقلاب سوسیالیستی یک تصویر کتابی دست دوم و سراپا فیلسوف مآبانه است. برداشتی که نه آموزش مارکس، بلکه میراث تحریفات «انستیتو مارکس و انگلس» و «لنین» اتحاد شوروی است. وحدت کمونیستی میگوید انقلاب سوسیالیستی انقلابی آگاهانه است. این گفته به تعبیری درست است، اما نه به تعبیر وحدت کمونیستی. در دست وحدت کمونیستی، صفت «آگاهانه» به یکی دیگر از سنگهایی تبدیل میشود که عملاً بر سر راه انقلاب سوسیالیستی انداخته شده است. این انقلاب از چه لحاظ آگاهانه است؟ وحدت کمونیستی پاسخ میدهد:

«انقلاب سوسیالیستی اولین انقلاب در تاریخ جهان است که پس از انکشاف سرمایه داری، بر مبنای آگاهی طبقه استثمارشونده نسبت به وضع خود و شناخت از کلیات نظام آینده (دانش سوسیالیستی) و بدست طبقه استثمارشونده برای از بین بردن عدم تجانس رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی انجام میگردد و منجر به سیادت طبقه استثمارشونده میشود تا بتواند آن روابط تولیدی (و اجتماعی)

را که خواست طبقاتی او و ضرورت تاریخ است مستقر کند.» (انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی، صفحه ۱۷-۱۸ پراوتزها در اصل است)

اینکه انقلاب سوسیالیستی مستلزم آن است که طبقه کارگر به ناگزیری اوضاع فلاکتناز خود در جامعه سرمایه داری پی برده باشد کاملاً درست است (هر چند وحدت کمونیستی دقیقاً این را نمیگوید. آگاهی طبقه استثمارشونده نسبت به «وضع خود»، هنوز جا را برای بسیاری توقعات تئوریک ناموجه از طبقه کارگر باز میگذارد). اما انتظار «دانش سوسیالیستی» از طبقه (به مفهوم عام آن) بیجاست. وحدت کمونیستی، که در هیچیک از متون مورد مراجعه ما مرز، و در عین حال رابطه متقابل، توده ها و پیشروان طبقه کارگر را در نظر نگرفته است. این مسأله را درک نمیکند که وقوف به کلیات نظام آینده و یا «دانش سوسیالیستی» کل و یا حتی اکثریت طبقه کارگر پیش شرط انقلاب نیست. بلکه آگاهی و وقوف اقلیت قابل توجه، متشکل و صاحب نفوذ طبقه، یعنی پیشروان آن ضروری است. بهر رو این نکات هنوز در مقایسه با اظهارات بعدی وحدت کمونیستی جزئی بشمار میروند. وحدت کمونیستی میگوید که انقلاب سوسیالیستی از آنرو آگاهانه است که «بدست طبقه استثمارشونده و برای از بین بردن عدم تجانس نیروهای مولده و مناسبات تولیدی انجام میگردد.

این گفته میراث همان تعاریف متافیزیکی و تلهولوژیک پیشین و بیانگر عجز کامل وحدت کمونیستی از درک دینامیسم واقعی حرکت توده ها در یک انقلاب سوسیالیستی است. مارکس ابداً تئوری خود را بر توقع این درجه «وقوف» از جانب طبقه استثمارشونده متکی نکرده است. او مرز خود را با این مفسرین متافیزیسین تئوریهایی خویش از قبل ترسیم کرده است:

«در مرحله معینی از توسعه خود، نیروهای مولده مادی جامعه با روابط تولیدی موجود و یا به عبارت دیگر (که صرفاً بیان حقوقی همان است) با مناسبات مالکیتی که این نیروها بیشتر در چهارچوب آن عمل میکنند، در تناقض قرار میگیرند. این روابط تولیدی با مناسبات مالکیت موجود از قالبی برای توسعه نیروهای مولده به مانعی بر سر راه آنها بدل میشوند. آنگاه دوره ای از انقلابات اجتماعی آغاز میگردد. با تحول زیربنای اقتصادی، کل رویای عظیم نیز، دیر یا زود، متحول میشود. در بررسی اینگونه تحولات باید همواره میان تحول مادی شرایط اقتصادی تولید، که با دقت علوم طبیعی قابل تبیین است «ازیکسو» و آن اشکال حقوقی، سیاسی، مذهبی، هنری، و فلسفی و بطور خلاصه ایدئولوژیکی که انسانها در قالب آن از این تناقض آگاه میشوند و با مبارزه خود یکسره اش می کنند «از سوی دیگر» تمیز قائل شد. همانطور که نظر ما درباره یک فرد متکی بر آنچه او درباره خود میگوید نیست، چنین دوره ای از تحول را نیز نمیتوانیم بر مبنای آگاهی خود آن «دوره» قضاوت کنیم. برعکس خود این آگاهی است که میباید بر مبنای تضادهای زندگی مادی، بر مبنای تناقض میان نیروهای مولده اجتماعی و مناسبات تولیدی توضیح داده شود.» (مارکس، پیشگفتار به نقد اقتصاد سیاسی، تأکیدها از ماست)

وحدت کمونیستی دقیقاً این کلید اصلی درک دیالکتیکی مبارزه طبقاتی را گم کرده است. او بطور کلی تمایز مورد نظر مارکس، میان مبانی اقتصادی یک انقلاب با اشکال و درجه آگاهی توده های انقلاب کننده از این مبانی را فراموش میکند. درک این تمایز شرط لازم شناخت رابطه دیالکتیکی میان تناقضات مادی و زیربنای جامعه با مبارزه طبقاتی زنده ای است که بر مبنای این تناقضات و تضادها شکل

میگیرد و در عمل به حل و رفع آنها منجر میگردد. درک سطوح تجرید در تئوری مارکسیسم شرط پایهای کاربرد این تئوری است. آری مارکسیستها معتقدند که انقلاب (اجتماعی) زائیده تضاد بنیادی (عدم تجانس!) است که میان سطح تکامل نیروهای مولده از یکسو و مناسبات تولید از سوی دیگر وجود میآید. اما هیچ مارکسیست جدی ای (یعنی کسی که مارکسیسم اش را از اقتصاد نیکیتین و صادرات نظری روزنیویستهای روسیه و چین نیاموخته باشد) را نخواهید یافت که انقلاب اجتماعی را انقلابی

تصویر کند که در آن رفع این تضاد و «عدم تجانس» به خواست و انگیزه و شعار انسانهای درگیر در انقلاب بدل شده باشد. تا چه رسد به اینکه آگاهی به ضرورت رفع این تجانس صفت مشخصه یک انقلاب تعریف شود! در حاشیه اضافه میکنیم که این درک آکادمیستی از انقلاب سوسیالیستی خود یکی از چرخ دنده های دستگاه روزنیوسم مدرن است که مبارزه انقلابی را مبارزهای برای رفع «عدم تجانس»، «تکامل تاریخ»، «صنعتی کردن» و قس علیهذا جلوه میدهد و نسل پس از نسل کارگران را برای خدمت به این «تکامل» به دست شستن از خواستها و مطالبات طبقه خود و حمایت از این یا آن جناح راست و چپ بورژوازی و خرده بورژوازی از لحاظ تاریخی مترقی فرامیخواندند «۳». این دیدگاه در تمام شاخه های چپ سنتی و روزنیویست ایران، و از جمله همه کسانی که نسبت خود را به استالین، تروتسکی و مائو میسازند، مشترک است. در این دیدگاه انسانهای طبقه ما نه انسانهای زنده که برای رهایی خویش و طبقه خویش میجنگند، بلکه موجوداتی هستند که تجسم نیروهای مولده و چرخ دنده های «تکامل تاریخ» اند. اینان با مبارزه انقلابی نه به مشابه مبارزه انسانهای زنده در زمان و مکان معین، و با خواسته های معین، بلکه بقول لنین از دیدگاه مومبائی های وارفته ای مینگرند که نگران «ابدیت» و سرنوشت غائی جهان اند. (راه کارگر، که

در مقابل این برداشت جامد، آزمایشگاهی و پروفورمآبانه، که وحدت کمونیستی به روشن ترین صفحه ۹

از صفحه ۸

انقلاب فلاسفه؟!

یا انقلاب سوسیالیستی!

وجهی آنرا فرموله کرده است، ما در نقل قول کوتاه فوق از مارکس، با یک تصویر زنده، ملموس و پویا از انقلاب مواجه هستیم. مارکس رابطه دیالکتیکی دقیقی میان تضادهای زیربنایی که موجب بحران انقلابی است، با اشکال مشخص مبارزه‌ای که انسانها (نه به مثابه تئوریسین، فیلسوف و یا قیسم تکامل تاریخی، بلکه بصورت طبقات و توده‌های وسیع استثمارشده و ستم کشیده) بر مبنای این تضادهای بنیادی دنبال میکنند، برقرار میکنند. در هیچ کجای تاریخ، در هیچ انقلابی، هیچ توده وسیع انسانی آگاهانه برای «رفع عدم تجانس میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی» آمده و میدان نیامده و نخواهد آمد. و از اینروست که مارکس از قبل تأکید میکند که انقلابات را بر مبنای آگاهی‌ای که جامعه و طبقات در حال منازعه و توده انقلاب کننده از خود بروز میدهند قضاوت نکنید، زیرا در ورای آنچه اینان از انقلاب در ذهن خود دارند، تضادهای بنیادی با حرکت آنها در حال یکسره شدن است. مبارزه برای درهم کوبیدن مناسبات مالکیت فئودالی، که سد راه رشد نیروهای مولده گشته بود، نه در همین قالب و با شعارهایی به این مضمون، بلکه با شعار برابری، برادری و آزادی در سطح جامعه پدیدار شد. حرکت در جهت حل تضادهای بنیادی این جامعه، خود را در رشد پدیده ملت-کشور، در رشد ناسیونالیسم و میهن پرستی و تضعیف تعلقات قومی و محلی، در تضعیف مذهب به مثابه یک قدرت سیاسی و نهاد اجتماعی و نیز به مثابه یک دستگاه اعتقادی، در مبارزه علیه سلطنت موروثی و مطلقه و مطالبه پارلمان، در مطالبه آزادی تجارت، لغو دیون اربابی، آزادی نقل مکان و اشتغال مزدی رعایا و در دهها خواست و مطالبه دیگر نمایان کرد. مبارزه‌ای که ماباه‌زای فلسفی، علمی و هنری خود را در تلاقی مکاتب فکری مختلف بازیافت. جدالی در دهها عرصه و صدها جبهه، تکلیف یک تضاد بنیادی را روشن کرد.

مارکس به روشنی میگوید باید میان این دو سطح در تحلیل انقلاب تمیز قائل شد. انقلاب را نباید با آنچه خود (در نقدها، شعارها، تحلیلها، مطالبات و غیره) درباره خود میگوید قضاوت کرد. در انقلاب سوسیالیستی

اکتبر نیز نه فقط توده مردم انقلابی، بلکه خود حزب پیشرو انقلاب نیز (که تضاد بنیادی را بدقت میشناخت و در تحلیلها و برنامه خود آنرا به وضوح ترسیم کرده بود) نه با شعار و مشغله «رفع عدم تجانس»، بلکه با پیام نان و صلح و آزادی و تمام قدرت به شوراها به پاخواستند. در یک انقلاب سوسیالیستی تناقض و «عدم تجانس» زیربنای مورد نظر وحدت کمونیستی خود را در موقعیت ناامن و نابسامان میلیونها انسان؛ نارضایتی وسیع اکثریت مردم، یعنی زحمتکشان، از وضع موجود؛ ضعف مناسبات موجود و طبقه حاکمه در پاسخگویی به خواستههای عمومی و یا تخفیف بحران اقتصادی و سیاسی؛ تضاد هر چه شدت یابنده‌تر و قطعی‌تر افکار و اهداف انقلابی با اهداف و افکار ارتجاعی موجود طبقات حاکمه در عرصه‌های گوناگون؛ قطعی شدن نیروهای اجتماعی و حدت یافتن مبارزه طبقاتی در عرصه‌های گوناگون؛ افزایش روزافزون نقش قهر در مناقشات روزمره استثمارشوندگان و استثمارگران؛ بی اعتبار شدن و ورشکستگی عملی نهادها و مکانیسم‌های اداری و قوانین و مقررات و ارزشهای موجود جامعه بورژوازی؛ ضعف حکومت بورژوازی، اوجگیری مبارزات اعتراضی و نظایر آن به نمایش میگذارد. هیچکس، نه کارگر، نه برزگر، نه خانداندار و نه دانشجو با اعتراض به قید و بندهایی که بر دست و پای «نیروهای مولد» است، به مبارزه کشیده نمیشود. انسانهای واقعی، با خواستههای روشن و مشخص، ناراضی از اوضاع موجود و در جستجوی اوضاع بهتر به میدان مبارزه پای میکنند. آنچه از این غلیان و تلاطم اجتماعی، یک انقلاب اجتماعی قادر به حل «تضادهای زیربنایی» میسازد، وجود عینی این تضادها به مثابه علت اساسی این بحران از یکسو و قطعی شدن کل جامعه، له و یا علیه کل مبارزه انقلابی ایست که پرولتاریای سوسیالیست برای کسب قدرت سیاسی بر علیه بورژوازی دنبال میکند.

وحدت کمونیستی مرز میان آگاهی انقلابی توده‌های طبقه کارگر را با مبانی عینی اقتصادی موجود انقلاب سوسیالیستی از میان برمیآورد. انقلاب سوسیالیستی به انقلابی بدل میشود که در آن توده انقلاب کننده «آگاهانه» تضاد زیربنایی جامعه را به میان میکشد و به موضوع علنی انقلاب مبدل میکند. این دیگر یک انقلاب واقعی در جهان مادی نیست.

چنین انقلابی کار انسانهای عادی و زمینی نیست، این انقلاب فلاسفه در جهان تخیل است....

منصور حکمت
مرداد ۱۳۶۳

توضیحات

۳_ البته خود وحدت کمونیستی هم از زمره همین «سوسیالیستهای صنعتی» است، توجه کنید آقایان مینویسند: «اگر چنین است، اگر چنین است که در یک جامعه عقب افتاده ماقبل سرمایه‌داری، هم نماینده بورژوازی جدیدالولاده و هم پیشقراولان پرولتاریا... نیاز به صنعتی کردن جامعه را درک میکنند، بنابراین مساله اساسی این خواهد بود که چه کسی در موضعی قرار بگیرد که بتواند این پروسه را آغاز کند. این موضع یعنی در راس قدرت سیاسی قرار گرفتن، یعنی رهبری نهاد دولت را در اختیار درآوردن و آنرا از اساس دگرگون کردن است. و از اینروست که هم بورژوازی میکوشد این قدرت را بدست آورد و هم پرولتاریا (!)». هر دو جامعه را صنعتی میکنند، هر دو کارخانه را خواهند ساخت ولی در حالت اول در این کارخانه روابط تولید سرمایه داری مستقر میشود و در حالت دوم تولید سوسیالیستی. ... مساله ما اینست که سوسیالیستهای ظفار اگر قدرت سیاسی را بدست میآوردند بشرط داشتن این کمک (پرولتاریای بین المللی) میتوانستند آغاز به صنعتی کردن جامعه کنند و این صنایع تازه پا را نیز بلافاصله و از همان ابتدا بر مبنای روابط تولید سوسیالیستی بوجود آورند». انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی، صفحه ۲۸-۲۹

فلسفه کسب قدرت سیاسی را نیز آموختیم! به هر حیل باید کاری کرد که جامعه «صنعتی» شود و بویژه باید اثبات کرد که ما از بورژوازی «صنعتی‌کن» تریم. این کلام یک کمونیست نیست. این الهه صنعت است که از بارگاه خود بفرز جهان، به دنیای بشر مینگرد و با صدای بلند درباره اینکه کدام طبقه از انسانهای خاکی بهتر میتواند جامعه را صنعتی کند فکر میکند. درک وحدت کمونیستی از سوسیالیسم هم همینجا برملا میشود. سوسیالیسم دیگر مناسباتی اجتماعی نیست، بلکه روابط فنی و اجرائی است که میتواند در مقیاس «کارخانه» برقرار شود، بنحوی که انسان برای مثال میتواند در آینده در یک قدم زدن در طول جاده کرج به ۵ کارخانه سوسیالیستی و ۳ کارخانه بورژوایی برخورد کند!

از صفحه ۵
کشف منصور حکمت

لحظه به لحظه از طیش افتادن یکباره قلب هزاران انسان، علیرغم ماتم و خشمی که به هر کس که وجدانش را به منفعتی نفروخته باشد دست میدهد، باز همین جامعه غربی، همین مردم هر روز مغز شویی شده، همین ها که از بام تا شام با رایسم و بیگانه‌گری طبقه حاکمه «آموزش» میبینند، خواهان احتیاط، انصاف، عدالت و عکس العمل سنجیده میشوند. مردم خاورمیانه که چه در دنیای کثیف درون جامعه خاکنه‌ای ها و خاکنی ها و ملامحمد عمرها و شیوخ ریز و درشت جنبش اسلامی، و چه در استودیوهای دولوکس سی ان ان و بی بی سی امت متعصب مسلمان و عضای «تمدن اسلامی» تصویر میشوند، دوشادوش مردم آمریکا ماتم زده میشوند و به اعتراض بلند میشوند. فهمیدن اینکه اکثریت مردم خاورمیانه، از اسلام سیاسی متفرند، فهمیدن اینکه بخش بسیار وسیعی از مردم اروپای غربی و آمریکا از دست اجحافات دولت اسرائیل به تنگ آمده اند و با مردم محروم فلسطین سمپاتی حس می کنند، فهمیدن اینکه اکثریت مردم خواهان لغو تحریم اقتصادی عراقند و قادرند خود را جای پدر و مادرهای دلسوخته عراقی بگذارند که کودکشان را بی دارویی بکام مرگ میبرد، فهمیدن اینکه این توده وسیع مردم باشرف و با وجدان جهان در جنگ بوش و بن لادن، دوستان قدیمی و رقبای امروزی، با هیچیک نیستند، هوش زیادی نمی خواهد. این بشریت متمدن زیر آوار پرویاگانند و مغزشویی و ارعاب در غرب و شرق به سکوت کشیده شده، اما بروشنی میشود دید که این مزخرفات را نپذیرفته است. این یک نیروی عظیم است. میتواند به میدان بیاید بخاطر آینده بشریت، باید به میدان بیاید.

منصور حکمت در ادامه تعابیر رایج از علل «جنگ تروریستها» را زیر سوال میبرد و به نقد می کشد (راهنمایی: آمریکا برای دفاع از تمدن، گسترش دموکراسی یا بچنگ آوردن نفت نمی جنگد. اسلامیست ها ضد امپریالیسم نمی جنگد) او ناگامی های (آمریکا و غرب) در «جنگ با تروریسم» و ضعف های جنبش - بسیار مثبت - ضد جنگ را از پیش توضیف می کند، و در این کار چیزی که مد نظر دارد ارایه یک استراتژی برای (اردوگاه بشریت) است که بتواند این اردوگاه را به پیروزی، و به تبع آن

به صلح برساند. این فقط نگاهی اجمالی و سطحی به نوشته های منصور حکمت بود. وسعت تئوریک آثار او فوق العاده است. اما، همانطور که درباره مارکس می گویند، «عالم بودن نصف وجودش هم نیست». او «از همه بالاتر یک انقلابی بود». با تمام انسان دوستیش از «نقد سلاح» (۱) پا پس نکشید. با دو رژیم متوالی به مبارزه برخاست که اگر نه وسعت ردالت، باری عمق ردالتشان با همه آنچه در تاریخ خونین دوران جدید جهان دیده شده برابری می کند. منصور حکمت بخاطر این مبارزه شایسته احترام هر انسان شایسته احترامی است. حتی کسانی که با اید آلهای او مخالفند می توانند در نوشته هایش موارد اتفاق نظر زیادی یا او پیدا کنند که بتوانند حول آن بحث های سازنده ای ارائه دهند.

توضیحات:

(۱) «روشن است که سلاح نقد را نمی توان جانشین نقد سلاح کرد» (مارکس، نقد فلسفه حقوق هگل - مقدمه) - مترجم کن مک لاد (Ken McLeod) کیست؟
کن مک لاد در دوم اوت ۱۹۵۴ در استورنوی (Stornoway) در جزیره لوئیس (Isle of Lewis) در اسکاتلند دنیا آمد. در سال ۱۹۸۱ با همسرش کارول ازدواج کرد، و دارای دو فرزند بنام شارون و مایکل است.
پس از پایان تحصیلات در دانشگاه گلاسگو در رشته جانور شناسی، بعنوان برنامه نویس کامپیوتر در جاهای مختلف کار کرد و در این ضمن توانست تر فوق لیسانس خود را در رشته مکانیک زیستی (Biomechanics) به پایان برساند. این روزها کارش همانست که از یک نویسنده انتظار می رود: تحقیق می کند، می نویسد، در کنوانسیون ها شرکت می کند، پیرامون کار هایش در جاهای مختلف جلسات بحث می گذارد، و تجربه سیاسی او از سالهای دانشجوییش و با عضویت در «گروه مارکسیست بین المللی» (Marxist Group=IMG International)، بخشی از انترناسیونال چهار، در سالهای هفتاد و سپس عضویت در «حزب کمونیست بریتانیای بزرگ» (Communist Party of Great Britan=CPGB)X در سالهای هشتاد شروع می شود. دانش مک لاد از چپ به او امکان می دهد در بحث های سیاسی در اینترنت براحتی از مواضع خود دفاع کند. بر گرفته از مطلب «من کیستم» در سایت کن مک لاد: <http://kenmacleod.blogspot.com>

نامه های شما

سارا صالحی، گیلان
اگر آمریکا حمله کند!؟

«با سلام خدمت دوست عزیز مصطفی صابر، راستش من مدتی هست که سوالهای زیادی برام پیش اومده و فکر کنم شما بهترین پاسخگو به اونها باشید: ۱. چرا انقلاب سوسیالیستی شوروی شکست خورد؟ و تفاوت ادعای شما با اونها؟

۲. اگر الان بر فرض آمریکا به ایران حمله کنه ما باید چه کار کنیم؟ آیا باید از ایران دفاع کنیم؟ اگر نکنیم آیا همین بلایی که سرپازان آمریکایی سر مردم عراق آوردند سر مردم ایران نمی آرنده؟ (البته قاعدتا آمریکا به ایران حمله نمی کنه ولی میخواستم موضع تون رو بدونم.)

با تشکر از شما و زحمات بیدریغ (همگی) در راه آزادی و برابری، سارا صالحی ۱۷ ساله.

«سارای عزیز، خیلی ممنون که مرا پاسخگو دیدید. ولی اجازه بده پاسخ بخش اول سوال شما را به کن مک لاد مارکسیست اسکاتلندی که در همین شماره از او مطلبی چاپ کرده ایم رجوع دهم. او فشرده ارزیابی و موضع منصور حکمت و کمونیسم کارگری را در مورد شوروی برشمرده است. برای توضیح بیشتر به نوشته های منصور حکمت در سایت او رجوع کن. خلاصه کلام اینست که در شوروی طبقه کارگر توانست قدرت را تصرف کند و در اولین گام پیروز شود. ولی وقتی پای ساختمان اقتصادی سوسیالیسم آمد، در شرایطی که لنین را از دست داده بود، مقهور افاق جنبش بورژوازی توسعه صنعتی روسیه شد. همین توسعه صنعتی سرمایه داری روسیه به اسم سوسیالیسم (و در واقع سرمایه داری دولتی بر ویرانه انقلاب کارگری) به خورد کارگران روسیه و جهان داده شد. تفاوت ادعای ما با آنها؟ اگر منظور لنین است، ما اساسا در همان خط لنین و مارکس قرار داریم. با این تفاوت که دیگر کلاه سرمایه داری دولتی و ملی به اسم سوسیالیسم سرمان نمی رود. با این تفاوت که ما درس های گرانهایی از شکست انقلاب در روسیه گرفته ایم. اما اگر منظور از آنها همان سرمایه داری دولتی شرق (از استالین تا گورباچف) است که ربطی به ما ندارد. مثل اینکه بپرسید تفاوت ادعای ما با سرمایه داری دولت

رفاه سوئد یا سرمایه داری بازار آزاد آمریکا چیست؟ جواب: ما میخواهیم همه اینها را که اشکال متفاوت بردگی مزدی است به همراه خود این بردگی نابود کنیم. اما در مورد جمله آمریکا، خوشبختانه فعلا که به نظر نمی رسد قادر به این کار باشد. اما اگر چنین دیوانگی کند به نفع جمهوری اسلامی و کلا گرایش راست، ناسیونالیستی، سناریو سیاهی است و علیه مدنیت و انسانیت خواهد بود. در مقابل چنین حمله و ماجراجویی باید ایستاد ولی نه آنطور که به نفع جمهوری اسلامی تمام شود. باید همزمان کار جمهوری اسلامی را ساخت و جلوی وحشی گری آمریکا و دوستانش را نیز گرفت. کار سختی است اما مردم متحد و متشکل زیر پرچم کمونیسم کارگری از عهده آن بر می آیند.

ولی سارا جان به نظر من این سوال واقعی در برابر ما این نیست. سوال واقعی اینست که چطور شر جمهوری اسلامی را بکنیم و یک حکومت سکولار، آزادیخواه، برابری طلب، که فقط میثواند حکومت مستقیم شوراها خود مردم باشد، که فقط میتواند جمهوری سوسیالیستی باشد را برقرار کنیم. هرچقدر صف کارگر و جوانان آزادیخواهی، صف زنان و جوانان و جنبه کمونیسم و رهایی انسان قوی تر باشد نه فقط شر جمهوری اسلامی را زودتر میکند بلکه جلوی ماجراجویی نظامی آمریکا و دوستان منطقه ای و نوکران گوش به فرمانش را میگیرد.

یاشار سهندی، تهران بگویند کیش شخصیت!

«صابر عزیز سلام! مقاله جالب شما، در افزوده های منصور حکمت به مارکسیسم را خواندم. (اشاره به ۱۴۳) به نظر من نباید نگران بود که آیا ما را منتهم به کیش شخصیت میکنند یا خیر. من که میگویم این کار را خواهند کرد. این هم از اون اتهاماتی است که به پای کمونیست ها بسته اند. خودشان ۲۴ ساعت شبانه روز از شخصیت های خودشان تعریف و تمجید میکنند ولی نامش را کیش شخصیت نمی گذارند اما کار کمونیستها این نام میگیرند که دارن پیغمبر میسازند. منصور حکمت هیچ کاری نکرده باشد این یک کارش قابل تمجید بسیار است که به کمونیست ها اعتماد به نفس داد و به آنها شخصیت بخشید. من فکر میکنم هر کس که به این جریان می پیوندد کاملا حس میکند که حرف برای گفتن دارد مثل چپ سنتی محکوم نیست در ابتدا و انتهای گفتارش

از مارکس و لنین فاکت (و البته نامربوط و خارج از متن) بیآورد. این شخصیت ما شده که هرجا خودمان را کمونیست اعلام میکنیم به مارکس متوسل نمی شویم بلکه نقد او را گرفته ایم و به مدد آن حرفمان را میزنیم. و این نبود مگر به همت منصور حکمت. حالا هم ما هویتمان نه تنها با مارکس و لنین بلکه با منصور حکمت هم معنی پیدا کرده. در عین حال به عنوان یک نفر نظر خودمان را داریم. باید همه منصور را بشناسند، بگذار بگویند کیش شخصیت. این دقیقا حرف کسانی است که به قول لنین میخواهند از این شخصیت بت های بی آزاری بسازند و به شخصیت اساطیری تبدیل سازند که باید فقط مجسمه شان را ساخت. ما اما میخواهیم که آنها را به پدیده های زنده تبدیل کنیم. هرچند منصور و مارکس زنده اند چون حرفشان حرف آدمهایی است که به قول منصور کمی منصف هستند. موفق باشید.

ضمنا این چند شماره اخیر نشریه خیلی زنده تر و جالب شده، منصور مباحثی که مطرح میشود. این جالب است بدون آنکه فرمت نشریه تغییر کند اما خود نشریه جوندار شده.»

یاشار عزیز، خسته نباشید و ممنون بابت اظهار نظرت. با نکات شما موافقم. در نوشته مورده اشاره نیز نگران کیش شخصیت نیستم. حتی آنجا که اشاره ای شده از سر نقد و نارضایتی است و قول داده ام که زمانی مفصل در باره آن صحبت کنیم. خلاصه اگر بخواهم بگویم: نه کیش شخصیت که کمبود شخصیت مشکل کمونیسم است!

ولی در آن نوشته با یک مساله دیگر مواجه بودم که با کیش شخصیت فرق دارد. این مساله که آیا کسی مثل من قادر است یک ارزیابی ایزتکیو و واقع گرایانه و نه از روی تعلقات عاطفی و یا حزبی از منصور حکمت ارائه دهد؟ آنجا سعی کرده ام به خواننده اطمینان بدهم که تلاش این است که فارق از هرگونه تعلقی یک ارزیابی واقعی از منصور حکمت ارائه شود. البته قضاوت با خواننده است ولی تاکید بر این قصد و تلاش مهم بود.

سوسن صابری، سوئد پست مدرنیسم و حکمت

«مصطفی عزیز با سلام. برای اولین بار در نوشته ت در مورد جایگاه نادر در ۱۴۳ خواندم که در یکی از سمینارهای کمونیسم کارگری نادر پست مدرنیسم را نقد کرده است. آیا این بحث وی

بصورت نوار موجود است؟ کجا؟ ممنون میشوم که راهنمایی کنی. با تشکر، سوسن صابری.»

سوسن عزیز با اجازه ات نامه را در نشریه می آورم چون ممکن است سوال دیگران نیز باشد. منصور حکمت در سال ۲۰۰۰ یکی دو نوشته خواننده ام و حقیقتا حرفی برای گفتن نداشتند. به نظر من بهتر این است که شما سوالاتی که برای خودتان مطرح شده است، حال بواسطه آن متون و یا طرق دیگر با ما مطرح کنید. اینطور سر راست سراغ مساله میرویم. موفق باشید.

فرهاد از کانادا سوالات مودبانه

«مصطفی عزیز، متشکر از جواب. پاسخی کوتاه خواهم داد چون الان کار دارم. من ۲۸ سال دارم و چندماهه است که به کانادا آمده ام. من سابقه فعالیت سیاسی ندارم و با هیچ گروه و سازمانی کار نکرده ام. و من مسلمان هم نیستم بر خلاف اغلب ایرانی ها و افغانی ها. من سوالاتی در مورد سایت شما و حزب شما دارم که بعدا میپرسم. لطفا نگران نباشید سوالات بی ادبانه ای نخواهد بود.»

فرهاد عزیز منتظر سوالات شما هستیم.

ف. ا. ایران کامپیوتر، و یک سوال

«... باید بگم که من به تازگی موفق به تهیه کامپیوتر شده ام و به همین خاطر چندان به سایت جوانان رجوع نکرده ام. ولی دسترسی به اینترنت موفقیت بزرگی برای من و دوستانم بوده چرا که ما از طبقه پایین جامعه هستیم. البته به دلیل نبود اطلاعات کافی در مورد اینترنت با بعضی مشکلات روبرو هستیم که امیدوارم راهنمایی شما رفقا این مشکل ها حل بشود. در ضمن باز به دلیل نبود نتوان ملی کافی ما کمتر به اینترنت دسترسی داریم. ولی مطمئن باشد با دوستانی که دور هم جمع شده ایم صرفا برای آزادی و برابری از هیچ تلاشی در این راه دریغ نخواهیم کرد که خرید کامپیوتر یکی از آنها بود... در ضمن بگویند که در نی میل زدن چقدر حساسیت وجود دارد. لطفا در مورد ردیابی هایی که از طریق نی میل شخصی میشود به زبان ساده بیشتر توضیح دهید. یک سوال هم داشتم که چرا منصور حکمت از ابراهیم علیزاده و حزب کمونیست ایران جدا شد و اساسا اختلاف ایشان چیست و آیا باز ارتباطی بین این دو حزب وجود

م. الوند، ایران مشکل دوستان

نوشته اند که ایشان و دوستان به دو متن در اینترنت برخورد کرده اند که در نقد حزب کمونیست کارگری است و از ما خواسته اند که در باره آنها توضیح دهیم.

م. الوند عزیز، سلام ما را به دوستان برسانید. آن متون را متاسفانه من مطالعه نکرده ام.

از صفحه ۱۰

نامه های شما

دارد؟ با تشکر، زنده باد آزادی و برابری، حکومت کارگری.»

ف. ا. عزیز برخی سوالات شما را باید بهرام مدرسی پاسخ بگوید. در مورد رعایت مسائل امنیتی در مراودات اینترنتی هم او به شما خواهد گفت و همچنین از همه دوستانی که تجربه و نظری در این مورد دارند میخواهیم که در این رابطه برای ما بنویسند. به همه دوستانان سلام ما را برسانید. زنده باد به عزم و اراده شما.

در مورد جدایی منصور حکمت از حزب کمونیست ایران، یا صحیح تر ترک آن حزب اسناد و مدارک مفصلی هست از جمله نوشته های منصور حکمت در سایت بنیاد حکمت موجود است. منصور حکمت از مدت ها پیش از ترک حزب کمونیست اعلام کرده بود که آن حزب چند بنی است. سوسیالیسم و کمونیسم کارگری گرچه در رهبری آن حزب بود و حتی خط رسمی آن حزب را نمایندگی میکرد، ولی گرایشات دیگر و بویژه ناسیونالیسم در آن حزب مانع کار بود. منصور حکمت رسماً و علناً مبارزه ای را آغاز کرده بود که باید حزب را یک بنی کرد. اما عملاً چنین اتفاق افتاد که بعد از سقوط شوروی و به راست چرخیدن فضای سیاسی دنیا (بویژه در اواخر دهه ۸۰ و اوائل دهه ۹۰ میلادی) ناسیونالیسم کردی درون حزب کمونیست ایران شروع به یورش به خط رسمی و مشخصاً خط منصور حکمت کرد. مبارزه درونی پرشوری درگرفت و سرعت حزب به دو جناح راست و چپ تقسیم شد. جناح چپ که خود را با منصور حکمت تداعی میکرد شاید حدود ۸۰ درصد اعضا و کادرهای حزب را در بر میگرفت.

در مقطعی منصور حکمت تصمیم گرفت تا از حزب کمونیست ایران بطور فردی بیرون بیاید و دست به تشکیل حزب کمونیست کارگری بزند. با ترک حزب توسط او اکثریت کمیته مرکزی و کادرها و اعضای حزب کمونیست نیز بیرون آمدند که بخش عمده آنها بعداً به عضویت حزب کمونیست کارگری درآمدند. اما حزب کمونیست ایران هم بعد از جدایی سرعت برنامه و سیاست های سابق خود را (که تقریباً تماماً توسط منصور حکمت مدون شده بود) کنار گذاشت. این حزب چندی بعد خود به دو جناح تقسیم شد که یک جناح آن جریان اولترا ناسیونالیستی و ارتجاعی است که با نام «کومله زحمتکشان» انشعاب کرد. حزب

کمونیست ایران کنونی نیز هیچ شباهتی به حزب سابق و قبل از جدایی ندارد. جریان چپ رادیکالی است که بین ناسیونالیسم و کمونیسم نوسان میکند. تا آنجا که من اطلاع دارم ارتباط خاصی بین حزب ما و حزب کمونیست ایران وجود ندارد. باید تاکید کنم آنچه که آمد نظرات و برداشت های شخصی من است.

سامی سامی تهران دوری و نزدیکی، زلزله

در نامه ای سوالات متعددی مطرح کرده اند و خواسته اند جواب دهیم تا ببینند که چقدر با ما دوری و نزدیکی دارند و در پایان هم نوشته اند: «امیدوارم تا آنوقت زلزله ما را نابود نکرده باشد».

سامی عزیز نامه قبلی شما و همینطور پاسخ برخی سوالات شما در شماره هایی که دریافت نکرده اید آمده است. آنها را برایتان میفرستیم. اما اجازه بده بقیه سوالات شما را بعداً مطرح کنیم و به آنها بپردازیم. این شماره متأسفانه فرصت نمی شود. در مورد زلزله هم به نظرم قبل از آنکه زلزله بیاید باید شر رژیم اسلامی را کند. پیروز باشید.

احسان از زنجان مارمولک در زنجان

به اسد گلچینی: «هفته پیش در زنجان چند روزی بود که فیلم مارمولک را از صحنه برداشته بودند. در خیابان با دوستم مشغول قدم زدن بودیم که متوجه سر و صدایی از آن سوی خیابان شدیم. پسری درشت اندام به یک آخوند گنجه بود مارمولک و همین موجب دعوی لفظی شده بود. آخوند بیچاره برای اینکه کم نیارود میگفت اینجا جایش نیست والا حالیت میگردم. من هم فرصت را غنیمت شمردم و در خیابان هر آخوندی را که میدیدم اول از روبرو با تمسخر به او میخندیدم و وقتی رد میشد میگفتم: مارمولک! برداشت مردم و جوانانی که فیلم را دیده اند این است که این فیلم ماهیت واقعی آخوندها را نشان میدهد و آنها را رسوا کرده است. برداشتن فیلم از پرده سینما هم به این موضوع دامن زده است. زنجان شهری سنتی است. مثل همه شهرهای ایران وقتی از محله های فقیر نشین به محله های ثروتمند می روی انگار داری در طول تاریخ سیر میکنی. از خیابانها تنگ بیسیم و مردمان متعصب به سنت در عین حال بی قید به همه اصول انسانیت تا خیابانهای دل یاز شهرک کارمندان با ظواهر آشکاری از

نرمها و هنجارهای متفاوت اجتماعی. اشتراک هر طبقه با هر منشی در ایران این است که در واقع عقیده ای وجود ندارد و سواً یک ظاهر متظاهر مذهبی همه چیز بستگی به منافع گذرا و لحظه ای دارد. عقیده هیچکس قابل پیش بینی نیست و یا به عبارتی برای اینکه حدس بزنی امروز عقیده آقا چیست باید بدانی منافعی که چیز را اقتضا میکند. فرهنگ مردم روزمرگی و دم غنیمت شماری است. اگر در تبلیغاتیان بتوانید منافع اقتصادی این توده به بن بست رسیده را تحریک کنید شاید معجزه موعود ناپاورانه اتفاق بیفتد. کتابی تحت عنوان مهاجرت حزب سوسیالیست ایران به تازگی چاپ شده که در آن تصویری از یک گروه روشنفکر به بن بست رسیده را ترسیم میکند. در کل کتاب متن نامفهوم و دو پهلوئی دارد اما حضور آن در ویرتین کتابفروشی در میان دهها کتاب مبتذل مذهبی و یا کتابهای زناشویی جلوه خاصی دارد. نمی دانید در یک جامعه بسته سنتی که در یک کلام هر چیز انسانی و قابل توجه تعظیم است تکرار اسم سوسیالیست و اندیشه به محتوای آن چه حس پرشوری است!»

حمید بهاروند ایران مارمولک و یک نامه

حمید عزیز مطلب شما در مورد پدیده سیاسی فیلم مارمولک رسید، متشکر، استفاده میکنیم. نامه شما را نیز برای حمید تقوایی فرستادیم. در مورد نظرات تئوریک مطرح در برخی نشریات داخل کشور لطف کن همیشه ما را در جریان بگذار. با تشکر.

یک دنیای بهتر برنامه حزب کمونیست کارگری را بخوانید

از صفحه ۹

حکمت و بابای توده ای من!

حکمت! اختلافات نسلی و ادیبی پدر و پسری را به مسائل سیاسی گره زن. اگر نگاه کنی می بینی نسبت به پدرت قدرناشناسی کردی. مطمئن باش اگر پدر و مادرت روحیه دمکرات و آزاد اندیشی نداشتند و تو را چنین بار نیاورده بودند این گونه در راهی مخالف نمی رفتی. امیدوارم فرزندان آزاد اندیشی داشته باشی که امکان راهی مخالف تو را برونند، داشته باشند. البته امیدوارم کمی قدرشناس تر باشند.

اوس مراد: شبح عزیز، من منظوم اینجا پدرکشی نبود. من پدرم رو خیلی دوست دارم. اگر باهم اختلاف سیاسی داریم و تو سر و کله هم میزیم دلیل بر دوست نداشتن و پدر کشی نیست. اگر او نبود شاید من هم مثل هزاران جوان هم نسل خودم که امروز خودت در کوچه و خیابان می بینی دغدغه ام مد و لباس و آهنگ لایلا فروهر بود. این پدرم بود که من را به دنیای سیاست کشاند و باعث آگاهی من شد. خب فکر میکرد که خط و مشی اش درست است. و من اینطور فکر نمی کنم! این یعنی اختلاف نسل نه پدرکشی! چاکر اوس شبح.

هرچند شاید اینجا جایش نباشد، اما من هم میخواستم نکته ای را بگویم. اما قبل از آن بگویم که از نوشته «اوس مراد» اینرا نگرفتم که حالت عاطفی بدی نسبت به پدرش دارد و یا قدرناشناس است. همه ما این دوره کلنجار رفتن با پدر و بزرگترها (نسل قبل) را گذرانده ایم و توانسته ایم احساسات شخصی و عاطفی را از مسائل سیاسی جدا کنیم. ما شاهد بودیم که برای مثال در جریان انقلاب ۵۷ در یک خانواده ۵ نفره هرکس دنبال یک خط سیاسی بود و هر روز سر سفره غذا (ضمن اینکه همه دور هم جمع بودند) سر عقاید سیاسیانشان بحث و جدل های گاه تند نیز میکردند. البته این نکته شبح درست است که بی تردید پدر و مادر «اوس مراد» در اینکه او امروز چه هست نقش ایفاء کرده اند... اما نکته من این نبود. مجبور شدم این نکات که مربوط به بحث اصلی بود را بگویم تا چیزی را که در حاشیه آمده است (بطور ضمنی در بحث شبح و بطور آشکار در پاسخ اوس مراد هست) مورد سوال قرار دهم. و آنهم زدن توی سر کسانی که گویا به سیاست کشیده نشده اند و حال و حوصله چپ شدن و خواندن ندارند. کسانی که گویا چون دنبال لباس و مدل مو و لیلی فروهرند، آدم های بیخودی هستند. و یا دارند وقتشان را تلف میکنند. میفهمم که نه شبح و نه اوس مراد به این صراحتی که من نوشتم نگفته اند. اما

چه تفاوت میکند. کافی است یک لحظه خودمان را جای همان جوانها بگذاریم که اتفاقاً و به ادبیات چپ به همین نوشته های بالا نگاهی بیندازد. آیا حق ندارد اگر بگوید که اینها فکر میکنند از دماغ فیل افتاده اند، انگار از ما بهتراند! البته متأسفانه معمولاً چنین نمی گویند. چون «روشنفکر» و «آدم سیاسی» در ایران و «فرهنگ سیاسی ایرانیان» ارج و قرب و جایگاهی دارد و آدم «غیر روشنفکر» در برابر روشنفکر کلاهش را بلند میکند و خود را کوچک احساس میکند. من این فرهنگ را دوست ندارم.

این مفروض بودن و بدیهی بودن بالا بودن یک عده و پایین بودن عده دیگر را قبول ندارم. در واقع این وجهی از همان فرهنگ توده ایستی است که ما میکوشیم نقد کنیم. شخضا تجربه کرده ام که چطور در سال ۵۵ وقتی تازه سیاسی شده بودم، تحت تاثیر چپ و روشنفکران در خیلی زمینه ها گامها از همان جوان عادی آتروزگار که دنبال مدل مو و گوکوش بود عقب تر آمدم. راستش تمام حرفهای منصور حکمت و مارکس و لنین برای همان آدم های عادی است برای همان ها که جوانهای در خیابان ها «دختر بازی» میکنند، فکر «پسر بازی» و به اصطلاح قر و فر اند و ظاهراً به سیاست هم بی اعتنایند. امیدواریم این نکته من موعظه اخلاقی محسوب نشود. این یک اشکال پایه ای و اساسی چپ است. این بحث خیلی جدی است که اگر چپ و کمونیست ها در نیابند هرگز قادر خواهند شد همان آدم های معمولی همان سازندگان واقعی تاریخ را زیر پرچم خود جمع کنند. یک دلیل انزوی تاکتونی چپ رادیکال بطور کلی همین است که خود را ناجی میدانند. با نگاه ترحم آمیز و از بالا به طبقه کارگر به مردم و «توده» نگاه میکنند. و وقتی هم به آنها نزدیک میشود یا به دنبال آنها و عقب ماندگیشان راه می افتد و یا نقش پیغمبر و مصلح را بعداً میگرد. اما بقول حکمت اول باید خود این ناجی را نجات داد. بهر حال بحث مفصل است. امیدوارم این مختصر سوء تفاهم ایجاد نکند و برای مثال این بحث با جنبه دیگری که به همان اندازه مهم است، یعنی نقش رهبر و رهبری و اینکه کمونیستها همواره منافع مجموعه جنبش را می بینند قاطی نشود و بعداً همه جانبه صحبت کنیم.

با ارادت، مصطفی صابر.

تلویزیون انترناسیونال

هر شب ساعت

۹ تا ۳۰:۹ بوقت تهران

از کانال جدید پخش میشود

(مشخصات کانال جدید در همین صفحه)

برنامه های تلویزیون انترناسیونال در اروپا و آمریکای شمالی هم پخش میشود. این برنامه ها از طریق سایت روزنه نیز قابل دسترسی خواهند بود.

میل: wpi_tv@yahoo.com

تلفن ۳۷ ۲۲ ۵۹۰ ۷۸۱ ۰۰۴۴

فکس ۱۷۳۳ ۱۲۲ ۵۰۳ ۰۰۱

طول موج جدید

رادیو انترناسیونال

رادیو انترناسیونال هرروز ساعت ۹ شب به وقت تهران روی طول موج ۲۱ متر برابر با ۱۳۸۰۰ کیلو هرتز پخش خواهد شد.

برنامه رادیویی سازمان

جوانان کمونیست

شنبه ها ۹:۱۵ تا ۹:۳۰

(این برنامه ها را میتوانید در

روی سایت ما نیز گوش کنید)

طول موج جدید رادیو انترناسیونال را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خود برسانید.

Payamgir radio:

+46 8 659 07 55

Tel: +44 771 461 1099

& +46 70 765 63 62

Fax: +44 870 129 68 58

radio7520@yahoo.com

www.radio-

international.org

اول کودکان منتشر شد

اطلاعیه مطبوعاتی

تاریخ: ۱۸ خرداد ۱۳۸۳

اولین شماره اول کودکان هفتگی، به سردبیری امیر توکلی منتشر شد. شروع به انتشار (اول کودکان هفتگی)، در هفته منصور حکمت اقدامی در گرامی داشت او است که مبتکر این نهاد بود.

همانطور که وعده داده بودیم یاد او را با افزودن بر ابعاد فعالیت ما در دفاع از حقوق کودکان، گرامی میداریم!

در این شماره مطالب زیر را میخوانید:

* چرا اول کودکان، سرستون از امیر توکلی، سردبیر

* اول کودکان با افزودن بر ابعاد کار خود، یاد مبتکرش را گرامی میدارد. از ثریا شهابی

* ازدواج مریم ۶ ساله و گل آقا ۱۲ ساله ... مصاحبه با ثریا شهابی

* رفتار با کودکان. گفتگو با فرزاد ادیبی، کارشناس تعلیم و تربیت

* اخباری در مورد خشونت نسبت به کودکان در ایران

برای دریافت این نشریه با ما تماس بگیرید. برای اول کودکان هفتگی، خبر، گزارش و مطلب بفرستید. با این نشریه همکاری کنید. آن را وسیعاً توزیع و به همگان معرفی کنید. این هفته نامه ای از آن همه کسانی است که میخواهند جامعه ایران را بنفع احقاق حقوق کودکان دگرگون کنند.

از طرف دفتر مرکزی

ثریا شهابی

آدرسهای تماس با سردبیر اول کودکان، هفتگی

امیر توکلی، تلفن ۱۷۷۶ ۵۸۲ ۸۴۰ ۰۰۳۵

آدرس ایمیل: amir.tavakoli@pp.inet.fih

دفتر مرکزی: avalkodakan@yahoo.co.uk

رادیو و تلویزیون

کانال جدید!

دیگر بر روی همین طول موج برنامه های رادیویی پخش خواهد شد. مشخصات رادیو و تلویزیون به قرار زیر است:

Satellite: Telstar 12X

Frequency: 12608 MHz

C e n t e r

Symbol Rate: 19279

FEC: 2/3

Polarization: Horizontal

رادیو و تلویزیون کانال جدید

را در سطح وسیع تبلیغ کنید.

این اولین رسانه صوتی و تصویری ۲۴ ساعته چپ جامعه ایران است. کانال جدید فصل جدیدی را در تاریخ رسانه های جمعی آغاز خواهد کرد. این تلویزیون هر روزه از طریق ماهواره تل استار ۱۲ از ساعت ۸ تا ۱۰ شب بوقت تهران پخش خواهد شد. در ۲۲ ساعت



در گرامیداشت انسانیت

هفته منصور حکمت

۵ - ۱۲ ژوئن ۲۰۰۴

سازمان جوانان کمونیست

اطلاعیه شماره ۵۵ کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران گرامیداشت منصور حکمت در سندج

به دنبال جنب و جوش گسترده که به مناسبت هفته منصور حکمت از مدتی قبل شروع شده است، روز جمعه پانزدهم خرداد از سوی مردم علاقمند و دوستداران حزب کمونیست کارگری ایران و منصور حکمت در بلندیهای کوه آبیدر شهر سندج، صدها پلاکارد، شعار و پوستر منصور حکمت در میان هزاران نفر از مردم این شهر که برای تفریح و کوهپیمایی در قسمتهای مختلف آبیدر از جمله کانی شفا، تاقه دار، امیریه و دامنه های آبیدر تجمع کرده بودند به طور گسترده پخش شد. این اقدام با استقبال شورانگیز مردم همراه بود. مضامین این پلاکاردها سخنانی از منصور حکمت و شعارهایی با این عناوین بود: اساس سوسیالیسم انسان است، سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است، زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران، گرامی باد یاد منصور حکمت بنیانگذار حزب کمونیست کارگری ایران، گرامی باد یاد مارکسیست بزرگ قرن منصور حکمت، زنده باد جمهوری سوسیالیستی، مرگ بر ارتجاع اسلامی، برای رهایی از ظلم و ستم به حزب کمونیست کارگری ایران پیوندید. همچنین یک تاج گل بزرگ که پوستر منصور حکمت و جمله اساس سوسیالیسم انسان است، از سوی مردم علاقمند و دوستداران حزب کمونیست کارگری ایران و منصور حکمت پلاکادی که در وسط آن قرار داشت در محل کانی شفا نصب شد. این تاج گل و پلاکارد بزرگ تا نزدیکیهای ظهر در میان مردمی که در آن محل گرد آمده بودند به چشم میخورد. در این میان مزدوران سپاه و بسیج که قصد جمع آوری پلاکاردها و پوسترهایی را داشتند که در مسیر شان قرار داشت با هو کردن و تمسخر مردم مواجه شدند. شایان ذکر است که در راستای بزرگداشت هفته منصور حکمت، روز جمعه گذشته هشتم خردادماه نیز در تفریحگاه کوه "عه والان" واقع در مسیر جاده سندج - کامیاران از سوی دوستداران حزب کمونیست کارگری ایران عکسها و پوسترهای منصور حکمت و پلاکاردهایی به طور گسترده در میان مردم پخش شد و مورد استقبال وسیع آنان قرار گرفت. کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران (۶ ژوئن ۲۰۰۴)

تلفنهای تماس با دبیران سازمان جوانان کمونیست:

0045 515296 20

0031-613248331

0049 1632693033

00358-400530468

001 604 709 8085

0044 78 90 80 9142

00905552048603

0046 70 48 68 647

0049 174 944 02 01

fax:001 781 735 8359

bahram-modarresi@web.de

دنامارک:

امید حدابخشی

مجیدپستچی

ایمان شیرعلی

سهند حسین زاده

سامان احدی

فواد عبدالمی

دبیر تشکیلات خارج:

مریم طاهری

دبیر کمیته مرکزی:

بهرام مدرسی

مشاور دبیر:

ثریا شهابی

آدرس پستی:

Jawanan

Postfach 620 515

10795 Berlin

Germany

هلمند:

آلمان:

فنلاند:

کانادا:

انگلیستان

ترکیه:

mosaber@yahoo.com

Tel: 001 604 730 5566

جوانان کمونیست

نشریه سازمان جوانان
حزب کمونیست کارگری ایران

مصطفی صابر

www.jawanan.org

www.m-hekmat.com

www.rowzane.com

www.hambastegi.org

www.medusa2000.com

www.wpiran.org

www.childrenfirstinternational.org

از این سایت ها دیدن کنید:

به سازمان جوانان کمونیست پیوندید!